

بخشی پیرامون "تحول ادعائی" صادر
کنندگان بیانیته اعلام مواضع امید نولسوزک

تحول یا توطئه؟

ضمیمه

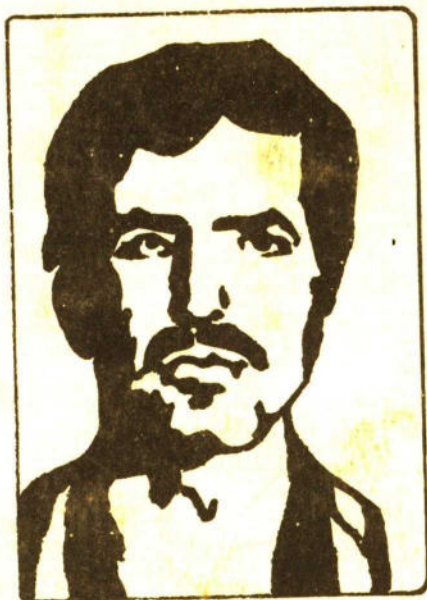
"اعلامیه" خرد از ماه اصال روحانیون مبارز حوزه علمیه قم"

پلوی
(۲)

۱

۲

۸



مجاهد شهید مجید شریف واقفی
مسلمان والائی کہ در مقابل تحمیل "تحول ادعائی" خائنین و در
پاسداری ایمان راستین اسلامی خود و نگهبانی ایدئولوژی اصیل
"سازمان مجاہدین خلق ایران" تا پای جان ایستاد .

آگاہیہ نخبین ملی اسلامی دنیویان اروپا

اول تیرماه ۱۳۵۶

سالروز تاسیس سازمان مجاہدین خلق ایران

(۱۳۴۴ هـ - ش)

قیمت ۵۰ ریال



بسم الله القاصم الجبارين

بنام خداوند درهم کوبنده ستمگران

نزدیکه دو سال است که از صدر " بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک " میگذرد . در این فاصله ابعاد خیانت صادرکنندگان این بیانیه به سازمان مجاهدین خلق ایران و در نتیجه به کل جنبش رهائی بخش جامعه ، بیش از پیش بر همگان معلوم و آشکار گشته است .

همانگونه که نیروهای مسلمان از آغاز اعلام داشتند ، بخشی روشن شده است که این خائنین بریده از خلق و محروم از پشتوانه مردمی جامعه اند .

ضرباتی که درست از زمان این خیانت و در رابطه با آن به کل جنبش مسلحانه پیشتاز وارد آمده ، چنان هولناک بوده است که برای ترمیم آسیب ها و رسیدن به پوشش سازماندهی جدید و حمایت مجدد خلق - این اصلی ترین نیروی انقلاب عمومی جامعه - سالها وقت و مجاهدت پیگیر لازم است .

با خیانت منافقین ، نسبت به حمایت بیدریعی که خلق مسلمان ما از فرزندان مجاهدش میکرد ، ناسپاسی بسیار گردید . بدبینی و عدم اعتماد عمومی ای که از این طریق نسبت به " پیشتاز جنبش مسلحانه " بوجود آمده ، اساسی ترین ضربه ایست که ترمیمش به آسانی و به زودی میسر نیست . در این زمینه نیز ، همچون سایر زمینه ها ، منافقین براستی روی خائنینی چون خالو قربان ها ، احسان الله خان ها و گردانندگان حزب توده را سفید کردند . " تحول ادعائی " ای که صادرکنندگان بیانیه جاهلانه میکوشند

"علمی" تبیین اش کنند ، در واقع "توطئه" ایست که نسبت بموجودیت سازمانی - ایدئولوژیک یک سازمان پیشتاز اسلامی اعمال شده است . مقاومت مجاهدین والایی چون مجید شریف واقفی ، مرتضی صدیق لباف و دهها مجاهد گمنام دیگری که در مقابل تحمیل "تحول ادعایی" این خائنین و در پاسداری ایمان راستین اسلامی خود و نگهبانی ایدئولوژی اصیل سازمان مجاهدین خلق ، تا پای جان ایستادند ، با قاطعیت و روشنی دروغ بودن این "تحول ادعایی" را بر ملا می سازد .

دستجاتی که از این "تحول ادعایی" صادر کنندگان بیانیه دچار "ذوق زدگی" شده ، آنرا امری مبارک و به نفع مارکسیسم و جنبش مارکسیستی - بزعم خویش جنبش آزاد بیخس خلق مسلمان ما - دانستند و باورش کردند و سعی در تبلیغ و قبولاندن این "باور کاذب" به دیگران داشتند ، اینک که ابعاد جنایتها و خیانتهای منافقین بیش از پیش بر همگان معلوم گشته است ، بایست جواب مواضع غیر اصولی ، ناسالم و فرصت طلبانه خویش را بدهند . در بخش دوم این دفتر ، "اعلامیه خرداد ماه روحانیهون مبارز حوزه علمیه قم" به ضمیمه آورده میشود . این اعلامیه که در حاشیه از یک چند خیانت-منافقین پرده برمی دارد ، تائیدی است صادق بر آنچه که در بخش نخستین در زمینه دروغ بودن "تحول ادعایی" و روشن ساختن "توطئه منافقین" آمده است .

تیر ماه ۱۳۵۶

اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا

” بسم الله القاصم الجبارین ”

هدف از تحریر این نوشته آنست که خواننده را در جریان اهمیت ضربه‌های که بگل جنبش ایران وارد آورد مانند ، قرار دهد . گفتگو از اهمیت ضربه و بزرگی خطر ، اگر متضمن روشن کردن عوامل فکری و سازمانی ای نباشد که کار سازمانی در حال رشد را به تلاشی گساند ، البته دردی را دوا نمی‌کند . از اینرو باید دروغ را از راست باز شناساند ، بلکه این تجربه درسی فراموش ناشدنی برای همه انقلابیون ایران گردد . بدینقرار بهترین راه بمعك علم آزمودن دعاوی صادرکنندگان بیانیه‌است و چنین می‌کنیم :

الف - اگر صادرکنندگان بیانیه بمارکسیست تحول کرده بودند ، بیانیه چگونه باید نوشته میشد .

بر خواننده معلوم است که هر سازمان از دو جزء اساسی مرکب است:

۱- شکل سازمان و افراد عضو آن

۲- فکر سازمان

صادرکنندگان بیانیه لابد با تحول فکری باین نتیجه رسیدند که تضاد ذاتی و درونی اشیا است . بنابراین هم در شکل و افراد سازمان و هم

در فکر راهنمای آن باید تضاد وجود می‌داشته است و تحول سازمان نباید چیز دیگری غیر از رشد و حل تضادهای درونی سازمان می‌بوده باشد .

اما باز میدانیم که تحول دیالکتیکی "مارکسیستی" یک طرفه است ، و از نقص به کمال . و چون صادر کنندگان بیانیه "اسلام را ایده‌آلیسم" و مارکسیسم را علم تام و تمام و مطلق خواند هاند ، بنابراین تضاد میان ایده‌آلیسم و علم تضاد عمده موجود در فکر سازمان را تشکیل می‌داده است . بعبارت دیگر فکر سازمان ترکیبی بوده است از ایده‌آلیسم و علم . در جریان رشد سازمان و فکر سازمان ، بر اثر برخورد با واقعیت‌های عینی اجتماعی ایده‌آلیسم بتدریج در علم جذب شده است . اگر چنین می‌بود و در فراگرد رشد سازمان و ایده‌آلیسمی آن ، ایده‌آلیسمی عناصر غیر علمی خویش را از دست میداد ، نوشته بیانیه نویسان باید دو بخش پیدا می‌کرد : یکی نشان دادن سیر جدالی تحول فکری سازمان از راه یک بیک بر شمردن "عناصر ایده‌آلیستی" که در پروسه رشد جای خود را بعناصر علمی داد هاند ! و دیگر تشریح سیر جدالی تحول سازمان و افراد آن . در واقع اگر دعوی حضرات کثرین مایه‌ای از علم می‌داشت و اگر تضاد برآستی ذاتی پدیده‌ها می‌بود ، هر عضو سازمان باید هم در ذهن و هم در رفتار در بند این تضاد می‌بود . در جریان رشد بتدریج باید عناصر ایده‌آلیستی جای خود را بعناصر علمی می‌سپردند تا نقطه جهش که در آن اعضا سازمان از عقیده و رفتار غیر علمی و غیر عقلانی به رفتار علمی گذری کردند و عناصر علمی ایده‌آلیسمی‌شان حاکمیت قطعی می‌یافت . اگر برآستی تحولی در کار بود و جهت این تحول از غیر علم به علم و نه از علم به زور بود ، باید این دو جریان را که عنان بنعان در سازمان و ایده‌آلیسمی سازمان پیشر می‌رفت ، گزارش می‌کرد . اگر تضاد ذاتی بود و اینها نیز بهمین سخن (یعنی ذاتی بودن تضاد) علم می‌یافتند و نیز تحول صحت می‌داشت و از همین قانون اطاعت کرده بود ، هیچ لازم نبود آنهمه فحش به اسلام و شخصیت‌های مسلمان بدهند . هیچ لازم نبود خائن درجه یک و دو تعیین کنند . لازم نبود دهها دروغ از پیش خود جعل کنند و مستند دعاوی خویش قرار دهند . لازم نبود به روشهای فاشیستی "انقلاب از بالا"

و تصفیه و " تصفیه فیزیکی " و تعیین خائن های شماره ۲۹۱ و ۳۰۱ دست بزنند و کافی بود بجای اینهمه، گزارشگر صادقی از چگونگی تغییر عناصر غیر علمی ایدئولوژی بعناصر علمی در پی برخوردها با واقعیتها باشند . اگر چنین امری صورت گرفته بود و واقعیت می داشت ، اسلام در بوته آزمایش يك سازمان ناتوان از آب بدرآمده بود و بطور خودجوش جای خود را به مارکسیسم سپرده بود . اسلام مرده بود و " مارکسیسم - لنینیسم " (در واقع استالینیسم) بعنوان علم تام و تمام و مطلق بکرسی حقیقت نشسته بود ، اگر دعاوی بیانیه نویسان صحت می داشت لار اسلام ساخته و تمام بود . در این صورت باید این مسلمانها می بودند که علیه عقیده علمی ، آنهم علم تام و تمام و مطلق ! زور بکاری بردند و به " تصفیه " فیزیکی دست می آزدند و نه آقایان بیانیه نویس . همین بکار بردن زور خود شاهد بزرگ بر دروغ بودن دعاوی و بیانگر تحمیل تحول از علم آزادی به فن قدرت مطلقه جوئی نیست ؟

بنظر شگفت آور و سخت شگفت آور میرسد که در تمامی گزارش ، آنهم گزارش تا آن حد مفصل کلمهای در باره این " تحول دیالکتیکی " دیده نمیشود . آیا واقعا این امر جای تعجب دارد ؟ بنظر میرسد که نه .

۱- چرا کلمهای در باره سیر جدالی گذار از ایدئالیسم به علم

در گزارش نیامده و چرا این امر اتفاقی نیست ؟

علت آنکه کلمهای از این تحول در گزارش نیامده (که جز بیان این تحول نباید چیز دیگری می بود) آنست که امور اجتماعی و واقعیتها را نمیتوان سراسر مطابق میل عوض کرد و با دعاوی خویش سازگار ساخت . اگر تاریخ نویسان روسی به جعل و تزویر در تاریخ دست می زنند ، اول امور گذشته را جعند و در جلو چشم میلیونها انسان جریان ندارند و ثانیا رژیم پلیسی بکسی اجازه دم زدن نمیدهد . بیانیه نویسان جعل و تزویر بسیار کرده اند ، اما امور اجتماعی و واقعیتها را که همگان جریان آنها را زیر چشم دارند ، بگلی نمیتوان قلب کرد و بر اساس آن سیر جدالی تحول از " ایدئالیسم به علم " راسر هم بندی کرد . اینک به بیانیه رجوع میکنیم

ببینیم از کجا شروع میکند و چرا در نقطه شروع میماند و سیر جدالی این تحول را بهمان آغاز ختم می کند !!

هم بیانیه نویسان و هم افرادی از سازمان که نامه سرگشاده می نوشتند ، در یک سخن اتفاق دارند که بنیان سازمان آشنائی مختصری با مارکسیسم - لنینیسم داشتهاند . بیانیه درص ۱۱ می گوید " رفقای اولیه " ما عموماً از میان مبارزات مذهبی - ملی و یا دانشجویی سالهای ۳۹-۳۸ ببعد برخاسته بودند . برخی از اینان فقط آشنائی های مقدماتی با " فرهنگ مارکسیسم - لنینیسم و مبانی فلسفه علمی داشتند ، در حالیکه " برخی دیگر حتی آن آشنائیها را هم نداشتند . باین توصیف هیچیک از آنها کوچکترین تجربه تشکیلاتی - سیاسی مخفی در رابطه با فرهنگ و " ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی نداشتند ."

تا سال ۴۷ " آشنائی های مقدماتی " در دل ایدئالیسم اسلام رشد نمی کند . حداقل بیانیه در این باره ساکت است . در این سال یک فکر و یک عده افراد دارند این فکر بدعوی بیانیه نویسان به سازمان راه می - یابند . این عامل بیگانه با استفاده از زمینه هائی که در بالا از قول بیانیه نویسان آمد ، شروع بایجاد برخورد می کند و نطفه تضاد را متعقد می سازد . بدینقرار بیانیه نویسان بدون توجه و چون معنی ذاتی تضاد را نمی - دانسته اند ، نه تنها دروغ بودن دعوی خویش را عیان کرده اند ، بلکه بواقعیت اذعان کرده اند که تضاد نتیجه رخنه عناصر بیگانه و جوش خوردن با عوامل مساعد درونی یک مجموعه است . شرحی که می دهند خود دلیل و حجت بریطلان " علمی " است که مدعیند تام و تمام و مطلق است و اینها بدان تحول کرده اند . چرا که مطابق آن " علم " تضاد ذاتی و درونی اشیاء است و مطابق این گزارش تضاد نتیجه اجتماع عوامل بیرونی و درونی بسوده است .

بیانیه را دنبال کنیم :

در سالهای ۴۸ و ۴۹ رهبری سازمان متوجه میشود که ایدئولوژی مهاجم برای وحدت ایدئولوژیک سازمان ایجاد خطر کرده است . بقول *

* - تکیه از ماست

بیانیه نویسان شروع می‌کنند به تصفیه آیدئولوژی با تکیه بیشتر بر وجه اسلامی . بعد آموزش آیدئولوژیک را متوقف می‌کند . بیانیه درص ۱۰۹ و ۱۱۰ خود مدعی است که " در همین اوقات است که کم کم موجهای تازه ای از فشار در جهت نزدیکی فکری با فلسفه علمی و نزدیکی علمی با عناصر و گروههای " مارکسیست - لنینیست از طرف برخی از کادرهای جوان تر سازمان که " مسیر حرکتی رو بردن اجتماعی را (هرچند بطور خود بخودی) بطور " فعالتر داخل سازمان میساختند ، آغازیدن گرفت . اما این حرکت و " این موج جدید که بدلیل نتایج بلافاصله مفیدش در حل مسائل سیاسی " تشکیلاتی سازمان با سرعت شروع به گسترش کرده بود ، از یک طرف با مقاومت " برخی از عناصر مسلط رهبری رو بردن و از طرف دیگر با حادثه جدیدی که " بوقوع پیوست و نتایج غلط و جمع بندی نادرستی که مجموعاً از این حادثه " به عمل آمد (و این خود البته از نقطه نظرهای آیدئولوژیک همین رفقا " جدا نبود) به میزان نسبتاً زیادی بعقب رانده شد . قضیه عبارت بود از " کناره گرفتن یکی از اعضا^۱ مرکزی سازمان از فعالیتهای انقلابی و رو آوردن " دانش به زندگی خورده بورژوازی . این حادثه در آن هنگام برای ما بسیار " غیر منتظره و عجیب می نمود ، مخصوصاً از این جهت که این فرد دارای " گرایشات قوی مذهبی نبود ، دلائل کافی ای در دست آن دسته از افراد " رهبری سازمان که هرگونه گرایش غیر مذهبی را یک انحراف نادرست و مضر " به حال جنبش انقلابی ایران میدانستند ، قرار میداد که تدابیر لازمی " برای کانالیزه کردن این موج (۱) در مسیر اعتقادات مذهبی ، بعنوان " عاملی که بتنهایی آیدئولوژی مذهبی را سست می‌کند بیندیشند* . بدین " ترتیب تحلیلی علل سقوط و انحراف این فرد بعمل می‌آمد ، بیشتر از هر " چیز بر عدم ایمان مذهبی و تمایلات غیر مذهبی او تکیه داشت . ایسن " تحلیل نشان میداد که این فرد نه تنها علاقه چندانی بمطالعه و کار روی " متون و مقالات مذهبی سازمان یا قرآن نشان نداده بود ، بلکه هیچگاه در

۱- یعنی بدون آمدن آیدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم

* - همه جا تکیه از ماست

"صد مطالعه مقاله اساسی ایدئولوژیک (آئموق سازمان) که توسط یکی دیگر از افراد رهبر سازمان نوشته شده بود ، بر نیامده بود . با اینس " مقدمات بود که رهبری و بخش حاکم شدیداً مذهبی آن ، نتیجه گرفت " که باید رجعتی دوباره به گار عمیق روی مبانی اسلامی و تدوین ایدئو- " لوزی انقلابی اسلام بنحوی که پاسخگوی مسائل و مرتفع کننده تزلزلات " ضد انقلابی و بی ایمانی محتمل مبارزین و باشد بعمل آید . " البته در اینکه این فرد دارای نارسائیهای عمیق ایدئولوژیک و ضعفهای " عمیق انگیزه ای بود و همین ضعفها بالاخره او را بطرف انتخاب یک " زندگی پست خرده بورژوائی سوق داد شکی نبود . "

در ص ۱۱۱ می گوید : " بهرحال این واقعه نیز ، در کنار مسائل " و وقایع دیگری که در گوشه و کنار سازمان وجود داشت (مثلا همان مسأله " وعدم موفقیت در برنامه آموزشی) نه تنها نتوانست مفهوم ایدئولوژی را " بعنوان یک امر صرفاً روینائی وابسته بزندگی و حیات مادی و طبقاتی " و نه یک امر مطلق و ماوراء الطبیعه ، برای ما روشن کند . و نه تنها " نتوانست توجه ما را بجای پرداختن به علل جزئی ، به اساس و " محتوای آموزش ایدئولوژیک سازمان جلب کند ، بلکه عملاً از همین هنگام " (اوائل سال ۴۸) پایه های ایدئالیستی که میرفت مورد تردید و " تزلزل قرار بگیرد ، با حرکت جدیدی که از راس تقویت می شد " رو با استحکام بیشتر می رفت ، بیان تئوریک پیدا کرد و به مرور در متون " و مقالاتی مدون و منسجم شد . * "

باین بیان صریح - باوجود نحوه تنظیم آن که خواسته اند وانمود کنند که رهبری جلورشد ایدئولوژی را گرفت - سازمان از هویت ایدئو- لوزیک خویش دفاع می کرده است و با موفقیت " موج های تاره " را عقب می رانند . هرچند این اقرار مهم است ، اما مهتر آنست که نه تنها نمی گوید ایدئولوژی اسلام (بضمایب ایدئالیسم بدعوی صادرکنندگان بیانیه) چگونه در برخورد با واقعیتها بتدریج زمینه را بعلم (به تعبیر صادرکنندگان = مارکسیسم) باخته است ، بلکه بوضوح تمام نشان می دهد ،

البته ناخود آگاه بر اثر جهل بر عواقب این اظهارات بر اعتبار دعوی تحول، که بر خورد های ایدئولوژیک کاملاً در خارج از قلمرو فعالیت های روز مره و میان دلبستگان بدو ایدئولوژی انجام می گرفته است. اگر در ایدئولوژی از طریق امور اجتماعی و واقعیتها با یکدیگر برخورد نمی کنند و اگر دو دسته ذهنیات در یک رشته مباحثات - که بهتر است آنرا زد و خورد های مطلق های ذهنی بخوانیم - بجان هم می افتند، باز اتفاقی نیست و جای تعجب نیز ندارد، چرا که خود می گویند " مبارزه ایدئو-ژیک، یعنی تزریق ایدئولوژی حاضر آما د های که از خارج کشور وارد شده است و ترجمه های سراپا غلط نوعی از آن که همان استالینیسیم است در دسترس آقایان قرار گرفته است. اگر مارکسیسم علم بود و جهان شمول بود سازمان باید از طریق برخورد با واقعیتها و از راه فعالیتها بیشتر بتدریج بدان دست می یافت، نه آنکه در سال ۴۷ از خارج سازمان، " موج - های تازه " وارد سازمان گردد. و تا سال ۵۱ نه تنها پیروز نشود بلکه واپس برود. (۱) .

باری بیانیه مدعی است که در سالهای ۵۱ و ۵۲ دوباره جریان " مبارزه ایدئولوژیک " را بر اه انداخته اند. موافق گفته صادر کنندگان بیانیه، " مرکزیت " باینکار دست زده است. باز کلمه ای از علل و عواملی که اجرای دوباره برنامه " آموزش ایدئولوژیک " را لازم گرداند، در بیانیه نیامده است. تنها تحولی که صورت گرفته است و بسیار پر معنی و سخت مبهم است، از بین رفتن رهبری سازمان و افتادن " مرکزیت " بدست صاحبان در کنندگان بیانیه است. اینان فکر خود را که باز به شهادت بیانیه هیچ

(۱) - انتشار بیانیه پاسخ به اتهامات اخیر رژیم، آنهم مدت ها بعد از شروع دوباره " آموزش ایدئولوژیک " سند دیگری است بر شکست " موج های تازه " و موضوع تمام نشان میدهد که این " موج های تازه " جز بزور و حتی بزور هم نمیتوانسته اند بر عقیده علمی اسلامی غلبه کنند. کسانی که این موج ها کردند متلاشی کردن سازمان و بعقب بردن مبارزه مسلحانه در ایران بود.

وجه شبهی با مارکسیسم ادعائی نیز ندارد ، بزور به سازمان تحمیل کرده اند . اطلاعاتی که امروز در دست است جای تردید نمیگذارد که تعداد قربانیان این تحول بسیار بیشتر از دو شهیدی است که از جانب نویسندگان بیانیه خائن شماره ۲۰۱ عنوان گرفته اند .

خلاصه کنیم : موافق ادعای بیانیه ، يك " موج های تازه " خواسته اند خود را بزور بيك سازمان تحمیل کنند . در اعمال این زور هیچ حد و مرزی رعایت نشده است . تا آنجا کینه فاشیستی نشان داده اند که بدن شهید شریف واقفی را با بمب متلاشی ساخته اند . نتیجه اعمال زور و تحمیل زهینات میهمی که از خارج ، خارج از واقعیت های جامعه ، از طریق ترجمه های ناقص آثار استالین (تکیسین طراز اول قدرت مطلقه در قرن بیستم) بوجود آمده اند ، سازمان را در ایدئولوژی خویش دچار دوئیت (ثنویت - دوگانگی) ساخته است . آنها که حاضر نشده اند دست از عقیده اصلی و اصل سازمان بردارند ، خائن شماره يك و دو لقب گرفته اند و " تصفیه فیزیکی " شده اند . ۵ درصد هم از سازمان طرد شدند (تصفیه سازمانی) و بسیاری هم از مسئولیت های شان برکنار شده اند . آیا همین امر که يك اقلیت بسیار کوچک با تصرف مرکزیت ، خود و فکرش را بزور تحمیل می کند ، دلیل قاطع پسر دروغ بودن تحول ادعائی نیست ؟

۲- چرا کلمه ای درباره سیرجدالی تغییر سازمان و اندیشه و رفتار

اعضاء آن نیامده و چرا این امر اتفاقی نیست ! :

بیانیه درص ۱۴ بر آنست که " قدری بیشتر از دو سال پیش ، وقتی " مبارزه ایدئولوژیک " بعنوان اصلی ترین محتوای جنبش نوین " اصلاح و آموزش " در دستور کار سازمانی قرار گرفت ، هیچکس گمان نمی برد که ابعاد این مبارزه تا این درجه گسترش یابد و آثار و نتایج آن به این سرعت همه شئون فکری و عملی سازمان ما را دچار دگرگونی نماید . در این مدت ما توانستیم با بسیاری از نقطه نظرهای نادرست با بسیاری از شیوه های غلط کار مبارزه کنیم ، منشاء ایدئولوژیک آنها را در ایدئوسیم موجود در بطن تفکر سازمان کشف نمائیم و برای نابودی آن نیروهای انقلابی

سازمان را بسیج کنیم . "

بدین‌قرار بیانیه صریح است که "اصلاح و آموزش در دستور کار ساز - مانی قرار گرفته است" تحول دیالکتیکی در کار نبوده است، جهشی صورت نگرفته است، تغییر کمی به کیفی واقع نشده است . کسانی آشنا با "فرهنگ مارکسیسم - لنینیسم" وجود نداشته‌اند، که در جریان تحول فکر و رفتارشان بتدریج تغییر کرده باشد و ناگهان این تغییر به یک تغییر کیفی انجامیده باشد، بلکه عده‌ای از بین رفته‌اند و جمعی با استفاده از ضعف‌های ساز - مانی و فکری به رهبری راه جسته‌اند و خواسته‌اند افراد سازمان را برنگ خود در آورند . لاجرم "اصلاح و آموزش" را در دستور کار سازمان قرار دادند و با استفاده از شرایط فعالیت مخفی که افراد هیچ وسیله ارتباط جز "کارهایی" که مرکزیت تعیین می‌کرده است با دنیای خارج نداشته‌اند و با استفاده از انواع وسایل فشار و اختناق بر آن شده‌اند تا با سرعت تمام "همه شئون فکری و عملی سازمان را دچار دگرگونی نمایند" . با همه اینها مقاومت سخت و دلیرانه بوده است . با وجود کشتن بسیاری از مجاهدان و لودادن‌ها و تهدید به لودادن ، و با وجود تصفیه ۵۰ - درصد افراد سازمان و با وجود طرد مسئولان از مقام‌های سازمانی ، مرکزیت در تحمیل نظریه خود با شکست کامل مواجه شده است . تا بدین - نجا که موافق نوشته مجاهد شماره ۶ (ص ۶) برخی از کادرهای خویش را محض مبارزه ایدئولوژیک بخارج منتقل کرده‌اند . بدینسان سازمانی را قربانی کیش شخصیت خویش و توطئه‌ها کرده‌اند . توطئه‌هایی که دیر یا زود از پرده بیرون خواهند افتاد ، چنانکه بسیاری از آنها هم اکنون از پرده بیرون افتاده‌اند . با وجود این و با همه‌اهمیتی که تحمیل لجوجانه استالینیسم به سازمان مجاهدین دارد ، مطلب مهمتر اینکه ، ص - رکنندگان بیانیه منشأ "بسیاری از شیوه‌های غلط کار مبارزه" را در "ایده‌آلیسم موجود در بطن تفکر سازمان" قلمداد می‌کنند ، اما یکی از این بسیار را اسم نمی‌برند . تنها موردی که از ضعف و کج روی است عضو سخن می‌گوید ، مورد شخصی است که اسلام را درست‌اندزنی یافته

و علاقهای بمطالعه نمی داشته است . بیانیه با ابهام تمام از ضعف های این شخص بدون اینکه معلوم کند این ضعف ها که امها بوده اند ، یاد می - کند . بنابراین آن ضعف بزرگ سازمان که زمینه ورود افراد ضعیف با افکار التقاطی را فراهم آورده ، رخنه " استالینیسیم " بوده است . با ورود این افراد که ایدئولوژی جستجوی قدرت مطلقه تا مغز استخوانشان رسوب کرده بوده است ، سازمان دچار بیماری گرومبندی و بجان هم افتادن گروهها شده است . در حقیقت دیالکتیک استالینی ، علم بکار ، با دیالکتیک مارکس وانگلس نیز نه تنها بیگانه بلکه متضاد است . در این دیالکتیک بخلاف دیالکتیک مارکس وانگلس که در آن ضدین در سن تزآشتی می کنند ، هیچ آشتی نمی در کار نیست . این دیالکتیک ، دیالکتیک همه فرعونها و فرعونیان از دورترین زمانها تا امروز بوده است . در این دیالکتیک حل تضاد به حذف یکی از ضدین است . آن ضدی که باید حذف شود کهنه و آنکه حذف می کند نو است . بیانیه گزارشگر این حذف مکانیکی است . اقلیتی ، اکثریتی و همه بدنه سازمان را حذف کرده اند تا سازمان رشد کند !!

آقایان سوراخ دعا را گم کرده اند زیرا :

۱- سازمان امینت پس از ۲۰ سال تجربه در شکار مخالفان ، این را می داند که برای متلاشی کردن یک سازمان مهتر از هر کار تغییر " نقطه نظرها " است در جهتی که افراد بیندارند که تضاد تنها راه رشد است ، و حل تضاد یعنی حذف یکی از دو طرف ، یکی از دو ضد . پس از تزریق این سم ، کاری که باقی میماند آنست که تضاد را برانگیزد . با بزرگ کردن یک یا چند ضعف منظور حاصل می شود و گروه بندیها بجان هم می افتند و سازمان در سراسیمه تجربه و تلاشی به سرعت سقوط می کند .

سخن بسیار با اهمیت اینست که با توجه به اثرات مرگبار این دیالکتیک که دیالکتیک هر قدر تمدار خود کامگی جوی است ، مبارزه با آن را همه مبارزان راستین عاجل ترین وظیفه ها تلقی کنند و بدانند که کسانی که در بنیاد یک نظام اجتماعی با آن از راه قبول ایدئولوژی قدرت طلبی آشتی می کنند ، البته هم نمیتوانند با آن مبارزه کنند و بر خورد هاشان با کسانی که

قدرت را در دست دارند، بر خورد های داخلی برای جانشین شدن است. توده مردم بحق از این مبارزه دامن بگنار میکشند. باید از راه مبارزه با کیش شخصیت، روشهایی را که متضمن موکول کردن "ساختن" قدرت خویش از راه تخریب دیگری است از میان برد. پس از این تذکر:

۲- آنچه را آقایان صادر کنندگان بیانیه ندانستند، اینست که دیالکتیک استالینی بدون در دست داشتن انحصاری همه قدرتها قابل اعمال نیست. به سخن دیگر اعمال آن همان نتایج را بیارنمی آورد که استالین بدست آورد. در حقیقت استالین قدرت حزب، قدرت ارتش قدرت قضائی و قدرت مالی و قدرت تبلیغاتی، در یک کلام دولت را در دست داشت. بنابراین "تصفیه فیزیکی" بدون آنکه تجزیه و تلاشی در پی بیاورد، انجام میگرفت. نه تنها کسانی که ضد حزب طراز نو خوانده میشدند مجبور از اقرار و بدنبال آن اعدام میشدند، بلکه اینکار بنای قدرت سیاسی مطلق را بنالا میرسد. اما وقتی این قدرتها در دست نیست، بکار بردن این دیالکتیک کار را به تجزیه نیرو میکشاند، زیرا هیچ دستهای نمی پذیرد که کهنه است و باید از میان برود. پرونده سازی و فحش و جعل و نیز کافی برای "تصفیه فیزیکی" نیست. اینست آن اسباب ایدئولوژیستیک که بدان ظرف ۲۴ سال اخیر نیروها را تجزیه و نابود کرده اند. معنی تزریق ایدئولوژی فرعون و بزبان امروز فاشیسم همین است. وقتی رژیمی این روش را در مخالفین تزریق کرد آنها را از جنس خود میکند و چون این مخالفین که جنسیت رژیم را پذیرفته اند قدرتهای لازم را برای اعمال روشن ندارند، لاجرم بجان هم میافتند و یکدیگر را پاره میکنند. باز باین سخن میرسیم که در مبارزه با فرعونیت و فاشیسم قدم اول و اساسی ترین قدم مبارزه با کیش شخصیت است.

اینکه به بیانیه باز میگردیم تا شرح اثرات بکار بردن این دیالکتیک را از قلم صادر کنندگان بیانیه بخوانیم. بیانیه در صفحات ۱۸ و ۱۹ می گوید:

"با این توصیف مشخص میشود که ما در هر مرحله از پیشرفت مبارزه

"ایدئولوژیک با مقاومت‌های ارتجاعی مشخص روبرو بودیم که در واقع جنبه"
 "متضاد و معاکس هدف‌های آن مرحله مبارزه ایدئولوژیک را منعکس میساخت"
 "به‌مینطور با آنکه از نظر عددی، تعداد عناصری که این مقاومتها در وجود"
 "نظرات آنها شکل میگرفت زیاد نبود و در هر مرحله شاید از تعداد"
 "انگشتان یک دست تجاوز ننمود، اما از یکطرف بدلیل امکان بالقوه"
 "گسترش و رشد این مقاومتها* و از طرف دیگر بدلیل ماهیت مقاومت"
 "آنها که بهمان میزان مقاومت‌پذیری میکروبیهای خانگی پایدار مقاوم"
 "بودند، مسئله را قابل اهمیت میساخت."

"در صفحه ۱۸ آمده: مجموعاً در تمام طول دو سال "مبارزه"
 "ایدئولوژیک"، قریب ۵۰ درصد از کادرها مورد تصفیه قرار گرفته و بسیاری
 "از کادرها از مواضع مسئول تا کسب صلاحیتهای لازم کنار گذاشته شدند."
 بدینقرار، بار دیگر صادرکنندگان بیانیه بصراحت تمام اقرار
 دارند که تحول موافق دیالکتیکی که مدعیند علم مطلق است، صورت نگرفته
 است. خود میگویند مقاومت‌های ارتجاعی "امکان بالقوه گسترش و رشد"
 میداشتماند. اگر فرض کنیم که مراد آقایان از امکان بالقوه همان برداشت
 ارسطویی نیست، بلکه بزبان دیالکتیک حرف میزنند، معنی حرفشان اینست
 که موافق دیالکتیک این مقاومتها رویرشد بودماند. یعنی حل تضادها در
 جهت استقرار قطعی اسلام بمثابه ایدئولوژی سازمان انجام میگرفته است و
 رهبری سازمان بدست مسلمانها می افتاده است و چون برای ایشان دیا -
 لکتیک معنایی جز حذف یکی از دو طرف نمیداشته است، خود را ناگزیر
 دیدماند که از راه اعمال زور جهت "پروسه رشد" را تغییر دهند. بهمین
 نظر بود کسانی که درصدد توجیه عمل فاشیستی "مرکزیت" برمی آمدند،
 صاف و صریح میگفتند اگر "مارکسیست‌ها" (یعنی همان استالینیست‌ها)
 اینکار را نمیکردند، مسلمانها آنها را تصفیه میکردند.

آیا اتفاقی است که تحول موافق دیالکتیک استالینی صورت نگرفته
 است؟ به نظر میرسد که نه. زیرا این دیالکتیک ضد علمی است. یک روش،
 آنهم روشی است که تنها از موضع قدرتمداری، آنهم قدرت مطلقه، قابل

* - تکیه از ماست

اعمال است. گمان می‌رود که هنوز جا دارد بتکرار و تاکید خطر زهنیات فاشیستی را یاد آور شویم و بار دیگر لزوم مبارزه با روشهای فاشیستی آنها فاشیسم مطلق را خاطر نشان کنیم .

هنوز و باز میتوان موارد بسیاری را از بیانیه ذکر کرد که دلالت بر آن دارد که تحول سیر جدالی منظور نظر بیانیه نویسان را طس نکرده است، بلکه از خارج بآن تحمیل شده است .

روش جعل و تزویر و فحشو که بیانیه نویسان در باره اسلام و شخصیت‌ها و بکار بردند و بیمارهای از آنها در قسمت‌های بعدی می‌پردازیم ، دلیل دیگری بر آنست که خود بیانیه عکس ادعای خود را باثبات می‌رساند .

ب- افترا و تهمت بستن و برچسب زدن به افراد و حرکتها و نهضتها

و سازمانها :

۱- در باره صدق :

بیانیه نویسان صدق را غیر مذهبی و نهضتی را که او بنیا —

نگداری کرد یک نهضت سوسیال رفرمیستی قلمداد کرده‌اند . اما :

شهید سعید محسن ، یکی از بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران در مدافعات خود در باره صدق اینطور میگوید : (۱)

" بعد از شهریور ۲۰ دوره ضعف حکومت و بروز تضادهای داخلی ارتجاع حاکم و ضعف امیرالایسم جهانی که تازه از جنگ بیرون آمده بود ، باعث شد که ملت ایران برای احقاق حقوقش بار دیگر قیام نماید . "

رشد جنبش دمکراتیک ملی بعد از شهریور ۲۰ و مبارزات ۳۲-۲۰ جنبه دفاع از قانون اساسی را داشت که آزادیهای دمکراتیک را احیا نماید و ضمناً ادای دینی بود برای حفظ و نگهداری آنچه که ملت ایران به بهای خون مجاهدین کسب کرده بود . بزرگترین مدافع این حقوق جناب آقای دکتر صدق رهبر ملی ایران بود . دکتر صدق نیز در مرحله نهایی بزرگترین متجاوزان به قانون را در بار تشخیص داد که وظیفه

(۱) - نقل از مدافعات مجاهد شهید سعید محسن ص ۱۰-۱۲

عمده آن حفظ منافع استعمارگران انگلیس بود. وی بعنوان نماینده اول تهران در مجلس چهارده دفاع از حقوق ملت ایران را بعهده گرفت. سیاست موازنه منفی صدق مرقی ترین و پیشرفته ترین تمصدق بود که از ایمان و عشق وی به ملت و میهن الهام میگرفت. در تمصدق قطع نفوذ هر اجنبی مورد نظر بود و بطرق مرحلهای اعتقاد به از بین بردن کلیه نفوذ خارجی را تحقق میبخشید. دگر صدق برخلاف سیستم فعلی متکی به توده ملت بود. او با آنکه تحت شدیدترین فشارهای بین المللی امپریالیست ها قرار داشت، بدلیل پشتیبانی خلق موفق به ارزندترین خدمتی شد که در تاریخ ۵۰ ساله ایران بینظیر است. صدق در خاور میانه پیشرو مبارزات ضد امپریالیستی شد و اینها افتخاری بود که ملت ایران در زمان پیشوائی دگر صدق کسب کرد. اراده ملت پوزه قویترین استعمار حاکم را بخاک مالید. وی با سیاست موازنه منفی و قطع نفوذ دخالت خارجی و اعمال نظرهای آنها و بستن سفارتخانه انگلیس در ایران و ملی کردن نفت و خلع ید و استفاده از ذخایر ملی نشان داد که وقتی ملتی اراده کرده است که استقلال و آزادی خود را بدست گیرد ضرورت تاریخ است که در اراده وی متجلی میگردد. امروز برای ما مایه افتخار است که در خاور میانه و بخصوص کشورهای عربی ملت ما را بنام ملت صدق میشناسند و جنبش های مرقیانه منطقه نیز صدق را سبب مبارزات ضد امپریالیستی معرفی مینمایند. دو سال حکومت ملت شمره های باروری برای ملت داشت. اضافه بر ملی کردن صنایع نفت و قطع نفوذ ایادی خارجی و خلع ید و سرچیدن نفوذ سیاسی بزرگترین استعمار حاکم در ایران ملت به موفقیت های سیاسی و اقتصادی دیگری نایل آمد. شناسائی غاصبین صهیونیستی اسرائیل که پایگاه جدید امپریالیسم و با تفکرات صهیونیستی امپریالیستی در منطقه بود پس گرفته شد. تضعیف جبهه نفوذ الیته بصورت طرح ماده واحده ۲۰ درصد از حقوق ارباب و حذف بی گاریها در حالیکه جبهه اصلی مبارزه، با امپریالیسم بود، ایجاد تعادل در صادرات و واردات برای اولین بار در ۵۰ سال گذشته، اتکاب توازن ارزی بدون نفت بمنظور صرف در

آمد برای صرفا عمران و تشویق صادرات و رشد اقتصادی بیسابقه واقعی نه آمارهای قلابی مبادله پایا پای در حالیکه فعلا حتی با کشورهای سو - سیالیستی بندرت چنین مبادله ای انجام میگیرد و با کشورهای امپریالیستی اغلب نسبت آن یک به ده است و بطور کلی اعتقاد به اینست که جهت تثبیت استقلال سیاسی باید به استقلال اقتصادی متکی بود . اضافه بر آن مصدق در دادگاه لاهه موفق شد فریاد استعمار شوندهگان را بگوش مردم دنیا برساند وی نشان داد که امپریالیسم و استعمار انگلیس - ساس - لهای دراز خون ملت را مکیده است و نیز به ملتها نشان داد که در هر حال میتوان با وحدت و مبارزه بر علیه استعمارگران قیام کرد . در کشورهای جهان سوم محق شناخته شدن مبارزات ملت در احقاق حقوق حقه خود ، مبارزه پیشروی در منطقه بود که تاثیر آن در کشورهای عربی مشهود گردید مثل مصر ، لبنان و عراق . و سپس کشورهای دیگر عربی که از این حرکت ملت ما بی بهره نماندند . گرچه در منطقه هنوز مراحل نبوغ خود را ننگد - رانده ولی موفقیتهای حاصله بشر آینده روشنی است . بیهوده نیست که ملت ما را در خارج ملت مصدق شناخته اند .

علاوه بر این در نشریه خبری سازمان مجاهدین خلق شماره ۱۴ مورخه

۱۶ اسفند ماه ۵۳ در مورد مصدق چنین آمده است: "تقویم ایام - ۱۴ اسفند هشت سال در چنین روزی دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی ایران و کسیکه عمر ۸۷ ساله او پیوندی ناگستنی با جنبش ملی خلق در دوران پس از مشروطه داشت در تبعیدگاه خود در احمد اباد ، نزدیک تهران درگذشت . مصدق مظهر مبارزات ضد استعماری و استقلال طلبانه نه تنها در ایران بلکه در تمام خاورمیانه بشمار میرود . تز موازنه منفی او که در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی مطرح و سپس با مبارزات بعدی خود ملی کردن صنعت نفت و تامین استقلال کامل سیاسی و اقتصادی کشور بتکامل رسانده ، مشخصه بارز سیاست خارجی او بشمار میرفت . بی جهت نبود که این تز هم از ناجیه جناههای ارتجاعی وابسته بقدرتهای استعماری وهم از طرف چپ نطاها که مدعی رهبری طبقه کارگر بودند ولی کوچکترین پیوندی با منافع

این طبقه نداشتند و به بلندگوهای بیگانه چشم دوخته بودند، محکوم و مورد حمله قرار میگرفت. یاد او را با نقل یکی از آخرین جملات او که در نامه ای در تبعیدگاه بمناسبت انتشار کتاب "الجزایر و مردان مجاهد" خطاب به نویسندگان این کتاب نوشتند به یاد داریم که "... اینهم بد نیست و خواسته اید برسانید که ملتی هم هست که در راه آزادی و استقلال از همه چیز میگذرد و دیگران هم اگر علاقه بوطن دارند باید از همین راه بروند و آنرا انتخاب نمایند (*). ... چه میشود کرد؟ بلکه خدا بخواهد که ... ما هم بتوانیم بگویم مملکت و وطنی داریم و در راه استقلال و آزادی آن از همه چیز میگذریم. روانست شاد ... فرزندان انقلابی خلق، پیشاتازان طبقات محروم

و زحمتکش ایران با مبارزات مسلحانه خویش راه ترا به پیش میرند." (۱)

این بود و قضاوت در مورد ذکر مصدق پیشوای ملت ایران یکی در سال ۵۱ از زبان یکی از بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق ایران و دیگری در ۱۶ اسفند ماه ۵۳ از زبان سازمان مجاهدین خلق (دو سال بعد از زمانیکه میفرمایند تحول کرده اند).

حال میرد ازیم به قضاوت بیانیه نویسان در مورد ذکر مصدق و کاروی:

"۱- و مین جریان فکری بعد از سالهای ۲۰، جریان ناسیونالیسم رفرمیسم بورژوازی ملی و روشنفکران وابسته باین طبقه است. این جریان توانست در تمام سالهای ۲۰ تا ۳۲ تمام جریانات فکری سیاسی روز را تحت الشعاع خود قرار دهد. حزب ایران و سپس جبهه ملی (اول) بعنوان کانون چنین تفکری برهبری مصدق مبارزات ضد استعماری خود را علیه حاکمیت امپریالیسم انگلیس و براه انداختن بزرگترین نهضت ناسیونال رفرمیستی در تاریخ حیات مردم ما، یک تاز میدان مبارزات خلق ایران گردید (بیانیه صفحه ۷۲-۷۱)

بیانیه در صفحه ۸۵ خود، مصدق را غیر مذهبی معرفی میکند:

"کما اینکه در مبارزات پر شور ملی کردن نفت، این روشنفکران غیر مذهبی

(*) - همه جا تکیه از ماست

(۱) - موافق ادعای بیانیه نویسان، در این سال "مبارزه ایدئولوژیک"

بنتیجه رسیده بوده است. با وجود این میان این نوشته و آنچه در بیانیه ←

بورژوازی مانند صدق، دگر فاطمی، مهندس رضوی و زیرک زاده و... اما دروغ زنان ناتوانترین ناتوانان هستند و فراموشکاره گمان میبرند همه فراموش کرده اند که صدق مسلمان بود و اساس کار خود را موازنه عدمی که اساس اسلام است قرار داده بود و مسلمان نیز در تبعیدگاه بسوی پروردگار خویش بازگشت. اینک چند قول از خود وی را نقل می‌کنیم:

بنده به بزرگترین خیانتی که ایشان (منظور وثوق الدوله است) مرتکب شده اند میپردازم، که قرار داد (۱۹۱۹) است یعنی تسلط دولت مسیحی بر دولت مسلمان و بزبان وطن پرستی اسارت ملت ایران. عقیده ما مسلمین این است که حضرت رسول اکرم و پیغمبر خاتم (ص) پادشاه اسلام است و چون ایران مسلمان است لذا سلطان ایران است و بر هر ایرانی و دیانت‌مدنی و هر مسلمان شرافتمندی فرض است که در اجرا فرموده پیغمبر خدا که (الاسلام یعلو ولا یعلی علیه) از وطن خود دفاع کند، اگر فاتح شد عالم دیانت و ایرانیت را روحی تازه دمیده و چنانچه مغلوب و مقتول شد در راه خدا شربت شهادت را چشیده است. (۱)

"ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون" و در مجلس چهاردهم می‌گوید: (۲) "من ایرانی و مسلمانم و بر علیه هر چه ایرانیت و اسلامیت را تهدید کند تا زنده هستم مبارزه می‌نمایم" و نیز در یک پیام که بهنگام نخست‌وزیری ایراد کرده می‌گوید: (۳) خدای توانا برای صبر و استقامت در برابر مصائب و مشکلات نیروئی شکست

آمده است، تناقض وجود دارد. آیا همین تناقض و تناقض‌های بعدی دلایل

دیگری بر دروغ بودن تحول نیست؟

(۱) - نقل از صورتجلسه ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ انتشارات صدق جلد ۷ ص ۴۰

(۲) - سیاست مبارزه منفی در مجلس چهاردهم ج ۲ ص ۷۵

(۳) - از انتشارات صدق جلد ۶ ص ۲۵ بنقل از متن گزارش نخست‌وزیر

که در تاریخ ۲۴ مهرماه ۳۱ برای تقدیم به مجلس شورای اسلامی تهیه گردیده ولی چون مجلس متحد نصاب قانونی نرسیده بود بوسیله رادیو با اطلاع عامه رسید.

ناپذیر بماعطا فرموده است و با این اطمینان زندگی را که میدانیم مقدمه فرجی عظیم خواهد بود بعبادت ملی دیرینه خود آرامش خاطر پذیرفته ایم و با توکل بخداوند متعال راه دراز و دشواری را که در پیش گرفته ایم برای وصول به هدف عالی که داریم ادامه میدهیم و تردید نداریم، اکنون که قسمت مهمی از این راه طی شده، افق روشن بزودی پدیدار خواهد شد. ملت ایران تربیت یافته تعالیم مقدس اسلامی است و صبر در مقابل شدائد را از فرایض دینی خود میداند، علی الخصوص آنجا که پای حفظ ناموس ملت و دفاع از شرافت مملکت در میان باشد.

پس از اینکه معلوم شد دعوی بیانیه نویسان با اقوال بنیانگذاران سازمان و حتی بانظر سازمان در سال ۵۳ تناقض دارد و اقوال و اعمال مصدق تکذیب صریح این دعوی است، بد نیست این سوال را طرح کنیم که: قریب ۲۵ سال است که حزب توده در مقام توجیه روش خائنانه اش علیه نهضت رهائی بخت ایران، مصدق را مظهر بورژوازی ملی میخواند و اینک بیانیه نویسان همان دعوی را می کنند، می پرسیم این بورژوازی ملی را چرا تعریف نمی کنند و چرا کم و کیف این طبقه را معلوم نمیکنند و چرا نمیگویند ترکیب این طبقه چه بود و چه جا و محلی در جامعه داشت؟ اگر موافق قالب استالینی یک بورژوازی ملی فرض میکنند که توانسته است دولت را در دست بگیرد، در اینصورت لاجرم می پذیرند که در آن دوران تحول از فتودالیسم به سرمایه داری انجام پذیرفته بوده و سرمایه داری شیوه تولید غالب را تشکیل میداده و بورژوازی طبقه مسلط را تشکیل میداده است. اگر اینطور می بوده، طبقات اصلی که در جامعه با یکدیگر روبرو می بود هاند بورژوازی و پرولتاریا می بوده اند. خورده بورژوازی بلحاظ آنکه در تولید نقش تعیین کننده ندارد، بنابراین قالب نظریه باید میان این دو طبقه انتخاب می کرده و بعضا باین و بعضا بآن طبقه می پیوسته است. اگر گروه طبقاتی جامعه چنین بوده است:

— نظریه بورژوازی ملی نظریه موازنه منفی — یعنی حذف زور بعنوان بنیاد روابط میان ایران و کشورهای خارجی — بوده است. نظریه پرولتاریا

چه بوده است؟ آیا نظریه این طبقه موازنه مثبت بوده است؟ آیا این طبقه پذیرفته بوده که باید دیگران ایران را استثمار کنند و بر آن مسلط باشند، نیمی از کشور را روسیه ببرد و نیمی دیگر را امریکا و انگلیس؟ و اگر پرولتاریا نیز طرفدار حذف زور بعنوان اساس روابط میان ایران و کشورهای خارجی بوده است، پس اولا مصدق مظهر آن طبقه نیز بوده است و ثانیاً کسانی که دعوی رهبری حزب طبقه کارگر را داشته اند و جانبدار سیاست موازنه مثبت بودند، نه تنها نماینده این طبقه و بیانگر سیاست او نبوده اند، بلکه دشمن طبقاتی وی نیز شمار میرفته اند. اگر این امر بدیهی پذیرفته و مقبول است، ناکزیر باید قبول کنند که پرولتاریا نمیتوانسته است وجود داشته باشد و ایدئولوژی خاص خود را نداشته باشد، اگر این ایدئولوژی را داشته است و سیاست موازنه منفی بر این ایدئولوژی مبتنی بوده است، می پرسیم غیر از مصدق چه کسی آنرا بیان کرده است و چگونه است کسی که موازنه منفی را اساس سیاست خود قرار میدهد، روشنفکر بیان کننده نظریه طبقات رنجبر نیست بلکه مظهر و نماینده طبقه ایست که بقول لنین مشخصاتش در سیاست خارجی، زد و بند یعنی موازنه مثبت است؟ و اگر می گویند که طبقه پرولتاریا هنوز بسیار ضعیف بوده و هنوز بمرحله آگاهی طبقاتی نرسیده بوده است، می پرسیم پس این بورژوازی ملی بدون پرولتاریا چه صیغه‌ئی است و این نظریه از کجا آمده است؟ و اگر این بورژوازی ملی، بورژوازی تجارتمندی بوده و با خارجه واردات صادرات میکرده است، پس چگونه خصلت ملی یافته است؟

و بالاخره اگر این بورژوازی آنقدر قوی بوده که مظهر خود را به نخست وزیر رسانده است، اولا پرولتاریا جانب چه نیروئی را گرفته است؟ و ثانیاً طبقه‌ئی که مصدق را سرنگون کرد، کدام طبقه بود؟ اگر بورژوازی نبود پس جامعه هنوز به شکل بندی نرسیده بود و و شخصی که دستش از دلیل کوتاه شده بجای آنکه نظریه غلط را رها کند و دست از روشهای خود پرستان بردارد، کشف جدیدی کرده است و آن اینکه مصدق مظهر خرده بورژوازی بوده است و سیاست موازنه منفی

سیاست خرده بورژوازی است !!! (۱)

باز همان سوالها: سیاست پرولتاریا چه بوده است؟ مگر غیر از د و سیاست یکی موازنه مثبت که خاص گروه بندیهای مسلط است و دیگری موازنه منفی که سیاست طبقات تحت سلطه و استثمار است، سیاست دیگری نیز وجود دارد؟ و و علاوه بر سوالهایی که پیش از این طرح شدند، این سوال، که محل این خرده بورژوازی در تضاد کار و سرمایه کدام است؟ چگونه است که طبقه‌ئی که نه در جانب سرمایه و نه در جانب کار نقش تعیین کننده‌ئی ندارد، میتواند تا تسخیر حکومت پیش برود؟ این چگونه طبقه‌ئی است که بدون رشد بورژوازی و پرولتاریا و مستقل از این دو طبقه اصلی رشد می‌کند و صحنه گردان مبارزه سیاسی می‌شود؟ تضاد اصلی این طبقه با کدام طبقه بوده است؟ و بالاخره تکلیف فتوایها و دهقانان و چه میشود؟

بحران مارکسیسم همین است که این قالب خصوص ایرانی شده اثر (که وسیله توجیه اعمال فاشیستی است) از تبیین مناسبات اجتماعی بالمسره عاجز است. جمعی که باین ایسم بمثابه یک مطلق ذهنی چسبیده‌اند، هر روز قالب را عوض می‌کنند. مثلاً یک روز صدق مظهر بورژوازی ملی و روز دیگر مظهر خرده بورژوازی و روز سوم بعنوان رهبری بورژوازی ملی خائن به جنبش ملی میشود (۲) می‌گردد. روز چهارم نماینده قشر روشنفکر ایمل قاجار می‌شود و و سرانجام نیز معلوم نمیشود که بود و جا و موقع اجتماعیش کدام بود؟

اینها بجای آنکه خود را بشکنند، آینه را می‌شکنند و بجای آنکه به غلط و نارسا بودن نظریه اذعان کنند، هر روز قالب را عوض می‌کنند و البته همین قالب عوض کردن ها خود دلیل ضعف مفرطشان و تجزیه شدنشان و بکار رفتنشان علیه مبارزات رهایی بخش خلق ما بوده و هست.

(۱) - نگاه کنید به مانیفست

(۲) - نگاه کنید به جواد صدیق ملیت و انقلاب در ایران ص ۸۲

درباره دکتر فاطمی نیز همینقدر می‌گوئیم که بهنگام شهادت
دو درخواست کرد: اقامه نماز و دیدار با مصدق.

۲- درباره سید قطب و محمد قطب:

بیانیه در ص ۸۲ و ص ۱۴۹ خود درباره این دو تن می‌نویسد: "همینطور
ترجمه آثار از سید قطب و محمد قطب آغاز گشت. این آثار که با استقبال
شدید محافل خرده بورژوازی روبرو گشت، در یک مرحله از شرایط
اجتماعی مصر که در عین حال مشابهت نزدیکی با شرایط آن روز ایران
داشت، تدوین شده بود." در مورد سید قطب چنین ادامه می‌دهند:
"... خرده بورژوازی چپ مصر برهبری ناصر- که توانسته بود مثلث سوسیالیسم
اسلام- عربیسم را با موفقیت به جامعه مصر (و حتی جامعه عرب) بقبولاند-
مواجه شده بود، چاره‌ای ندید جز آنکه با پشتیبانی از جناح راست
خرده بورژوازی سنتی برهبری سید قطب (که در عین حال از نفوذ سنتی
نسبتاً قوی برخوردار بود) او را در خدمت خود قرار دهد. سید قطب
که در مقابل سیل بنیان کن ناسیونالیسم از بند رسته عرب و موج رو بتزاید
تفکرات سوسیالیستی- بعنوان انگیزه‌ها و شیوه‌های اساسی‌رهای از قید
استعمار- خود را موظف به موضعگیری میدید، دست به تهیه مقالاتی که
بنظرات و استنباطات جدیدی از جنبه‌های اجتماعی اسلام نظارت داشت
زد. البته دکماتیسم راست خرده بورژوازی سید نگذاشت (و جبراً نمی-
توانست بگذارد) که او بین نظرات فلسفی‌ای که مستقیماً حاصل آن سو-
سیالیسم علمی و نفی علمی استثمار بود (کمونیسم) و آن نظرات و تفکرات
اصلاح طلبانه و نهایتاً ضد استعماری اما سازشکارانه خرده بورژوازی چپ
مصر (ناصریسم) فرق کیفی قائل بشود."*

باز همان حرفها، حضرات آقایان علم و اطلاعاتشان علم و اطلاعاتشان
نسبت ساختمان اجتماعی کشور خودشان چه میزان است، که مصر
ندیده را به "قالب" تحلیل می‌ریزند. خرده بورژوازی کشف می‌کند که
قدرت را در دست می‌گیرد و دو جناح دارد. سید قطب نماینده جناح
راست می‌شود. بعد عین بازی شعبده، ناگهان از دل خرده بورژوازی چپ
(*)- همه جا تکیه از ماست

مصر، آنهم پس از ۲۰ سال حکومت بورژوازی وابسته مصر - بدون آنکه رژیم را تغییر دهد - و در شخص انور سادات جانشین ناصر، خرده بورژوازی را محومی کند، چنانکه پنداری نبود!! علم آفایان ترجمه است، ترجمه آثاری که از یکی دو دهه پیش برای یافتن راهی برای بیرون بردن ما - رکیسیم از بحران، خرده بورژوازی را کشف کرده اند بمثابة طبقه ای که در روسیه با استالین قدرت را بدست گرفت. اینان بر آنند که شیوه تولیدی که خرده بورژوازی، تحصیل می کند و با شرایط رشد او بمثابة طبقه در دست دارند حکومت سازگار است، شیوه تولید دولتی است. در ترجمه فارسی خرده بورژوازی مانده است و استالین حذف شده است. چسرا؟ زیرا برای کوبیدن مخالف، (حتی مخالفان مارکسیست) هم این چماق را لازم دارند - باید بر چسب خرده بورژوازی را بهر کس زد و هم روش استالینی را. امروزه در غرب این حرف ها دارد از اعتبار می افتد، چرا که اگر تحلیل طبقاتی بروش مارکسیستی و بر پایه تضاد ذاتی و درونسی اشیا درستی و علمیت داشته باشد، خرده بورژوازی بدون بورژوازی و پرو - لتاریا بمثابة دو طبقه اصلی، محل اعراب نمیتواند داشته باشد. در واقع یکی از وجوه عمده بحران مارکسیسم، که فیلسوفان و جامعه شناسان مارکسیست از آن صحبت میدارند، ناپهوست از آب درآمدن همین قالب زنی طبقاتی است.

۳- سید جمال الدین، مدرس و فدائیان اسلام:

صادرکنندگان بیانیه سید جمال الدین اسدآبادی (کسی که بسدر انقلاب را از شمال آفریقا تا هند پاشید و در مقابل استعمارگران ایستادگی و مقاومتی جهانی را لازم می شمرد و برمی انگیخت و می خواست تمامی سرزمینهای استعمار زده را در مقاومت یک پارچه علیه استعمار متحد کند، نظری که درستی آن امروزه عیان تر از آفتاب است) مدرس بزرگ و فدائیان اسلام را "دکم و نماینده" تفکر اقتدار متوسط و پائین خرده بورژوازی، که نظرات و مقاصد سیاسی خود را به شکل ترورهای فردی و دنبال می کنند " معرفی کرده، می نویسند:

"سومین جریان فکری که در این دوره قابل بررسی است همان جريان دکلماتيزم مبارزه جو، خشن و شديد مذهبی است که نماينده تفکر اقتدار متوسط و پايين خرده بورژوازی بازاری و پيشه‌وری شهری می باشد. در اين دوره فدائیان اسلام بارزترین نماينده سياسی چنین تفکری هستند که نظرات و مقاصد سياسی خود را بشکل ترورهای فردی، تهديد بقتل و ايجاد رعب و وحشت در دل طبقه حاکمه، دنبال میکنند، با اینکه اين تفکر ادامه منطقی مبارزات خرده بورژوازی میانه حال شهری در دوران مشروطه و بعد از آن دیکتاتوری رضاخان است..." (۱) "... حرکت دیگری را که یکسال بعد از آن در ترور منصور نخست وزیر خائن وقت می بینیم، میتوان نشانه‌هایی از وجود بقایای همان تفکرات و نمودی از آخرین انعکاسات خارجی و تلاشهای عملی این تفکر دانست" (۲).

باز باید پرسید اگر خرده بورژوازی، آنهم در دوران ناصری و انقلاب مشروطه و بعد از آن تا ترور منصور و پس از آن، اینسان فعال است و در تمامی صحنه های مبارزه علیه استعمار و استبداد حضور دارد، اگر این خرده بورژوازی ظرف یک قرن و نیم رهبری مبارزه ضد استعماری و ضد استبدادی را بر عهده دارد و اگر اولاً سایر طبقات کیانند و چه می کرده اند و چه می کنند؟ و ثانياً با این مبارزه موافق بوده‌اند یا مخالف؟ اگر موافق بوده اند، و موافقت، این خروارها ناسزائی که در این کتاب و جزوه های دیگر که چپ و راست از طرف شما و گروه هائی نظیر شما علیه آنها چاپ و پخش می شود، بسود مبارزه ضد استعماری - ضد استبدادی است یا بزبان آن؟ آیا این حملات که برنگ سرخ انجام می شود برای از بین بردن ظرفیت انقلابی، از راه تحمیل عقده خواری و واپس‌ها - ندگی نیست؟ اگر رژیم حاکم میخواست حمله کند، چه می کرد؟ و مگر میان تبلیغات شما و تبلیغات رژیم فرقی است؟

و اگر طبقات دیگر با این مبارزه موافق بوده اند، چرا مدرس و سید جمال نماينده همه این طبقات نبوده اند و نیاز عمومی آنها را اظهار

(۱) - بیانیه ص ۷۴

(۲) - بیانیه ص ۷۵

نمی کرده اند و چرا تنها نماینده خرده بورژوازی بودند؟ مگر طبقات دیگر نمایندگان از خود داشتند و حرفهای دیگری می زد ماند که مدرس نمی زد هاست؟ آیا ملاک و ضابطه تشخیص نماینده این طبقه از نماینده و روشنفکر آن طبقه، قاطعیت و سازشکاری در برابر استعمار و استبداد نیست؟ آیا تضاد اصلی در تمام این دوران (شما که تضاد بازید) تضاد خلق با گروه های داخلی و خارجی که رژیم استبداد متکلی باستعمار را در دست داشتند، نبوده و نیست؟ در این صورت قاطع تر از مدرس چه کسی با استقرار رژیم رضاخانی مبارزه کرد؟ کمونیستهای که جنبش جنگل را در هم ریختند؟ خالو قربان که به رضا شاه پیوست؟ احسان المغان که از در تسلیم درآمد و راهی روسیه شد؟ و آنها بودند نمایندگان پرولتاریا؟ و این طبقه در آن دوران کم و کیفش چه بود؟ دهقانان، بورژوازی و فئودالها و چه می کردند؟ اینست آن علم تام و تمام و مطلق که شما بآن رسیده اید؟ در اینجا یک سوال بسیار مهم باید طرح شود و آن اینست که اگر واقعا شما نماینده گان طبقه کارگر هستید (و لابد می خواهید طبقه دهقانان را هم تحت رهبری طبقه کارگر و زیر پوشش رهبری قیم مآبانه خود در آورید) چرا تمامی ارزش های والای انقلابی را به خرده بورژوازی نسبت می دهید و کارگران را دارنده آن ارزش ها نمی شمیرید ؟ :
 مبارزه علیه سلطه خارجی را در یک قرن و نیم اخیر چه طبقه ای رهبری کرده است؟ خرده بورژوازی .

— جانبدار استقلال ایران چه طبقه ای بوده است ؟ خرده بورژوازی .
 — مخالف سرسخت استبداد ایران چه طبقه ای بوده است ؟ خرده بورژوازی .

— مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت را چه طبقه ای رهبری کرده است ؟
 خرده بورژوازی .
 — از کودتا تا امروز با رژیم عامل سلطه جهانی چه طبقه ای مبارزه می کند؟
 خرده بورژوازی .

- نظریه موازنه منفی ، نظریه کدام طبقه است ؟ خرده بورژوازی و
- نهضت جنگ را چه طبقه‌ئی برپا داد ؟ " طبقه ؟ بیچاره طبقه پرولتاریا با آن نمایندگانش !
- رضا خان را چه کسی نماینده نهضت ملی ایران شمرد و نمایندگان چه طبقه‌ئی او را مرقی و مدرس را مرتجع خواندند ؟ نمایندگان پرولتاریای جهانی برهبری لنین در روسیه و حزب کمونیست ایران و سلیمان میرزا و دیگران در ایران .
- پس از شهریور ۲۰ نمایندگان و حزب کدام طبقه با قوام (تصرف میدان بهارستان و جلوگیری از تشکیل مجلس در روزهای آخر عمر مجلس ۱۴ و ۱۵) بنا بر این ممانعت از تعیین تکلیف دوره فترت و فراهم آوردن مقدمات استقرار استبداد (و رزم آرا و سازش کرد ؟ نمایندگان پرولتاریا ؛ باز بیچاره پرولتاریا .
- نمایندگان چه طبقه‌ئی میتینگ راه انداختند ، آنهم با اسکورت قوای روس برای دادن نفت شمال بروسیه ؟ حزب طبقه کارگر !
- در مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت چه حزبی و نماینده چه طبقه‌ئی علیه ملی شدن نفت مبارزه کرد و لبه تیز حمله را متوجه جبهه ملی نمود و با کامیونهای دولتی کارکنان دولتی و کارخانه های دولتی و را جلو مجلس میآورد ؟ حزب طبقه کارگر .
- در تمام دوران حکومت مصدق حزب کدام طبقه شب و روز حادثه میآفرید و کشور را بسوی کودتا و استقرار فاشیسم میکشاند ، و حزب کدام طبقه با داشتن يك سازمان افسری با آن عرض و طول ، با بلا تکلیف کردن این سازمان ، به موفقیت کودتا یاری رساند ؟ حزب طبقه کارگر .
- از کودتای ۲۸ مرداد ببعده ، حزب چه طبقه‌ئی مقاومت را رهبر کرد ؟ حزب طبقه کارگر .
- نظریه موازنه مثبت و این امر که " استقلال " يك شعار تاکتیکی است ، از آن حزب کدام طبقه است ؟ حزب طبقه کارگر و
- ممکن است فغان برآورد که اینکارهای اخیر را حزب توده کرده است ، این

حزب نماینده طبقه کارگر نبوده است ، در این صورت میسریم حزب این طبقه چه حزبی بوده است ؟ و اگر نماینده نداشته است ، پس طبقه بمعنای مارکسیستی هنوز شکل نگرفته بوده است و اگر این طبقه نبوده مبنای این مرزبندیهای شما چیست ؟ و

لختی از راه عبرت در این فهرست بسیار ناقص نظر باید کرد تا
فهمید چرا کارگر و دهقان ایرانی انقلاب نمیکند . طی . ه سال مغز شویی
تعمای ارزشهای انقلابی را در نظر این طبقات ، ضد ارزش جلوه داد مانند
و شرایط زندهی جنبش انقلابی را بدین ترتیب از میان برده اند . میان
این طبقات و صدیق ترین مدافعان اساسی ترین خواستهایشان نظیر
مدرس و مصدق و جدایی بلکه بیگانگی بوجود آورده اند . معنسی
رسوب فاشیسم همین است که ضد خود را از جنس خود میکند . وقتی همه
ارزشها از آن خرده بورژوازی و بورژوازی شد و از جنبه اخلاق سیاسی نیز
نمایندگان طبقه کارگر جانبدار شعار " هدف وسیله را توجیه میکند "
شدند و کارشان شب و روز خطگی من در آوردی میان مردم شد ، و ا ر —
تکاب هر جنایتی را بر خود حلال کردند ، امکان انتخاب از میان میسرود
و جامعه را جو سنگینی از ذهنیات مبهم فرا می گیرد و این همان است که
فاشیسم حاکم میخواهد .

آیا با این تبلیغات ضد منافع اساسی کارگران و دهقانان و علیه آنان ، شما نماینده آنها هستید و یا اسباب دست فاشیسم سلطنتی علیه آنها ؟

۴ — درباره بنیان گذاران سازمان مجاهدین خلق ایران :

بهائیه نویسان مجاهدین راستین اسلام را پراگماتیست ، خرده — بورژواهایی که حرکتشان غریزی و خود بخودی بوده است و نمایندگان جناح چپ خرده بورژوازی سنتی می شمرند . بزم ایشان ، محرک وانگیزه مجاهدین ، همان وابستگی به خرده بورژوازی سنتی است . ایدئولوژیشان ، ایدئولوژی خرده بورژوازی است . روش کارشان ، روش پده پستان است . در کارها منافع شخصی را در نظر میگیرند ، کارشان از روی فهم و شعور نیست ،

بلکه از روی غریزه طبقاتی است (اینهم یک کشف علمی مهم !) کارها
شان ماجرا جویانه و بر پایه موهومات ایده‌آلیستی استوار است :
" در این زمان رهبری موجود ، یعنی جناح حاکم آن ، حاضر نبود و
توانسته بود ریشه اشکالات و ابهامات و نارسائیهای دائما فزاینده و تمام
نشدن سیاسی - استراتژیک را در پایه های ضعیف و نارسا و محدود اید -
ئولوژیک جستجو کند . "

در صفحه ۱۳۱ و ۱۳۲ ادامه میدهند : " موکول کردن پیشرفت "
" تئوری و ایدئولوژی سازمان بیک مرحله عمل مستقیم ، در جائیکه عناصر "
" لازم درک آن فراهم بود ، مسلما به چیزی جز آویختن به نوعی پراگماتیسم "
" کوتاه نظرانه و وحشت خرده بورژوازی از نقض اصول اعتقادات قبلی - که "
" محتملا هر نتیجه گیری نوین تئوریک ممکن بود بوجود آورد - قابل تغییر "
" نبود . "

در صفحه ۳۲ میگویند : " بدین ترتیب ملاحظه میشود که جنبش "
" مسلحانه پیشتاز بلافاصله در اولین گامهایش به آنی ترین و ملموس ترین "
" گرایشات روشنفکران (هدفهای دمکراتیک مبارزه مسلحانه پیشتاز) و "
" منافع و نظرات سیاسی جناح چپ خرده بورژوازی سنتی (شکل قهر آمیز "
" مبارزه علیه رژیم حاکم) نزدیک میشود . "

در صفحه ۹۱ میگوید : " علیرغم تمام نوآوریهای که سازمان ما در "
" اندیشه و تفکر مذهبی بعمل آورد و علیرغم تمام کوششهاییکه در جهت احیا "
" و نو سازی محتوای تاریخی آن و تطبیق اصول و شیوه های کهنه آن بسا "
" دست آورد های پیشرفته علمی اجتماعی بعمل آورد و علیرغم عناصر انقلابی "
" که از فرهنگ انقلابی جهان و دست آورد های سیاسی - اجتماعی فلسفه "
" علمی در آن وارد کرد ، باز هم به همان دلیل که بر پایه های ایده‌آلیستی "
" قرار داشت و بهمان دلیل که تنها این ایده‌آلیسم در نهایت میتواندست "
" باز هم بیانگر منافع و ایدئولوژی قشرهایی از روشنفکران مذهبی و خرده - "
" بورژواهای در حال سقوط باشد ، مسلما نمیتوانست پاسخ قانع کننده های "
" در مقابل مسائل موجود در جنبش انقلابی بگردد "

نخست نمونه هائی از قول سازمان درباره فکر و عقیده واید -
 ثلویزی و هدف و آگاهی مجاهدین : " مجاهد مهندس محمد حنیف نژاد
 بنیان گذار و رهبر مجاهدین خلق ایران که در تاریخ مبارزات انقلابی کشور
 ما ستاره درخشانی بود . او با افکار و اندیشه کرانش و ایمان و صداقت
 خالصانه اش يك انقلابی ممتاز و يك مسلمان نمونه بود . "

یکی دیگر از بنیانگذاران مهندس علی اصغر بدیع زادگان است که
 رژیم شاه او را روی اجاق برقی شکجه داد و سوزاند . سازمان مجاهد -
 ین درباره اش چنین میگوید : " مجاهد علی اصغر بدیع زادگان بنیان -
 گذار سازمان مجاهدین خلق ایران که نمونه درخشان جسارت و شور انقلابی
 بود . وی در صفوف مقدم جبهه نبرد با . صهیونیسم و امپریالیسم جنگید ،
 در روزهای خونین سپتامبر همراه با برادران پیکارگر فلسطین علیه ارتجاع
 اردن به نبرد پرداخت ، بعد از دستگیری ؛ ساعت تمام او را روی اجاق برقی
 از ناحیه پشت سوزاندند ، ولی لب راز دارش را نکشود . و بعد از ؛
 ماه که مورد عمل جراحی قرار گرفت ، سر انجام در حالی که رمقی بر تن
 نداشت او را کشتند . اصغر سبیل راز داری خلق است . "

مجاهد دیگر سعید محسن است و سازمان در باره اش چنین
 گفت : " مجاهد سعید محسن بنیانگذار سازمان مجاهدین خلق ایران
 مظهر عالی صداقت و رفاقت انقلابی که با اندیشه عمیقش آموزگار بزرگی برای
 ما بود .

مجاهد دیگر مسعود رجوی است که در برابر اتهامات چنین پاسخ
 میگوید : " (نقل از مدافعات مسعود رجوی در بی دادگاه) من و دو -
 ستانم از فرزندان دگر صدق هستیم که به پول و مقام پشت پازده ایم و لسی
 مستوفی الممالک هائی هم بودند که مثل نیک خواه خریده شدند . عامل
 بدبختی من و شما همه خلق ، امپریالیسم بین المللی است . امروز در نیاد و
 جناح وجود دارد ، در يك طرف محروبین ، گرسنگان ، آوارگان فلسطین
 و مبارزین وجود دارند و در طرف دیگر اغنیا ، صاحبان ناپاک فانتوم ، چاه
 نفت ، ماشینهای جنگی و کارخانجات عظیم ، بین اینها هیچ رابطه و هیچ

تفاهم مطرح نیست . ما باینکه در طرف اول قرار داریم افتخار میکنیم ما بجرم خود افتخار میکنیم . نمونه دیگر ناصر صادق است که در بیدارگاه شاه ساخته میگوید . " این اتهامات باعث سرافرازی ما در پیشگاه ملت - ایران و کلیه انقلابیون جهان و بالاخره تبرئه مادر دارگاه عدل الهی است . " چرا دفاع میکنیم ؟ دفاع میکنیم تا دوست داران ما و آنانکه صدای ما بگوششان میرسند بدانند که ما چرا و برای چه مبارزه میکنیم و چرا و توسط چه کسانی محاکمه میشویم . دفاع میکنیم تا از خلال دفاعیات ما و رزمندگان گروههای انقلابی دیگر ، مردم ما راه صحیح را یافته و در آن قدم بگذارند و در پیش خود قضاوتی عادلانه نمایند .

اینها نمونه هایی از قضاوت سازمان در مورد مجاهدین بود و نیز نمونه هایی از طرز تفکر و عمل کرد و ایدئولوژی آنها . و آنها که بقول شما از روی غریزه طبقاتی عمل میکردند و گرفتار جمود بودند و سازمانی را بنیاد گذاردند و آن مقاومتهای قهرمانی را در زیر شکجه از خود نشان دادند و سازمانی را نه تنها از زیر ضربات مرگبار رژیم بیرون کشیدند ، بلکه بآن توانی فزونتر و دایره عملی وسیعتر بخشیدند . اما فهرست عملیات شما از وقتی که مرکزیت را تصرف کرده اید چه بوده است ؟

- تصفیه های فیزیکی و غیر فیزیکی .

- صدور بیانیه سراسر فحشو و متلاشی نکردن سازمان .

- بیرون آوردن " کادرها " از ایران برای مبارزه ایدئولوژیک در خارج از ایران ، مثل اینکه در خارجه نشریه کم بود و گروه دو دسته کم بود و لازم بود شما هم بجرگه بپیوندید .

- سلب اعتماد عمومی از جنبش مسلحانه و بی پوشش کردن مجموع جنبش مسلحانه .

- لودادن بسیاری از مجاهدان و رهبران نظیر آیت الله طالقانی و . . .

- صدور مرتب فحشنامه که آخرینش علیه فدائیان خلق بود .

- از میان بردن روحیه مقاومت در برابر دشمنان .

- تشدید برخورد در داخل زندانها و واداشتن افراد بانواع ازیت ها

و انواع آزارها در حق مسلمانان و ایجاد بر -
خورد های خصمانه .

- تازه کردن زخم ها و جریحه دار کردن عواطف و از میان بردن هرگونه
زمینه توحید مساعی علیه رژیم حاکم .

- جعل و پرونده سازی و انواع تهدید ها علیه کسانی که تن به رهبری شما
نمیدهند . از جمله تهدید مجاهدان مسلمان به لو داده شدن در -
صورتی که رهبری شما را نپذیرند .

- از میان بردن اصل اتکالی به خود و استقلال عمل که مشخص جنبش مسلحا
ایران بود و
ایران بود و

شما خود را نماینده طبقه کارگر میدانید و اینکارها را کرده اید و آنها
نماینده خرده بورژوازی بودند و آن فداکارها را کردند . آیا نمایندگان
طبقه کارگر کارشان تخریب جنبش و نابود کردن دست آورد نمایندگان
خرده بورژوازی است ؟ آیا شما با اتخاذ این شیئی کاملاً ضد کارگری ،
با رژیم از بنیاد آشتی و سازش نکرده اید ؟ آیا این تبلیغات علیه طبقه
کارگر نیست ؟ آیا براهل عبرت و بصیرت نیست که در این امور ژرف اندیش
باشند و عواقب این تبلیغات را بر سر نوشت طبقات محروم کشور بسنجند و
برای زدودن آثار شوم این تبلیغات بر ظرفیت انقلابی محرومان کشور تا
وقت باقی است بعمل برخیزند ؟ آیا بر روشنفکران مسلمان نیست که خود
را زبان کارگر و دهقان ایرانی بشمارند و دین اسلام را که دین آزادی
او است ، این دین و مکتب را که روش مبارزه رهائی بخش او است ، باو
بشناسانند و ماهیت این ضد ارزشها را که جعلی از آن گروه بندیهای
فاشیست حاکم است ، همان سان که هست باو معرفی کنند و او را آگاه
کنند که ارزشهای والای انقلابی ، همان ارزشهایی است که باید از آن او
باشد و هست ؟

هنوز درباره دیگران و دیگران ، مهندس بازرگان و نهضت آزادی
و جعل ها و دروغها و پرونده سازیها کرده اند ، که باید به
آنها پرداخت . اما از آنجا که درباره نهضت آزادی و مهندس بازرگان

گفتنیها گفته شده است (۱) ، این بحث را همینجا به پایان می بریم .



حاصل این آشتی بنیادی و برداشت استالینی از مفهوم تضاد همین است که مینویسند (صفحه ۱۸ بیانیه) :

" بهمین دلایل ، با آنکه محتوی سیاسی و نتیجتا شیوه مبارزه ای که ما در درون سازمان داشتیم ، اساسا و از پایه با محتوی و شیوه مبارزه با رژیم تفاوت داشت ، اما مشکلات و موانع آن یعنی مشکلات و موانعی که در جنبه داخلی با آن روبرو بودیم نه تنها ساده تر و کم خطر تر و کوچکتر از جنبه خارج نبود ، بلکه به مراتب پیچیده تر ، خطیرتر و عظیم تر بود . تجربیات بعدی نشان داد اهمیتی که ما در ابتدا برای این مبارزه قائل شدیم ، بهیچوجه زیاد از اندازه نبود ، چرا که بقا یا عدم ما سرانجام به نتیجه این مبارزه دورنی بستگی داشت : (*)

در این بیان ، بهمان رای میگردند که ظرف پنجاه سال از جانب جناح های گروه بندیهای حاکم اظهار میشود . در حقیقت هر دو جناح وابسته گروه های حاکم در این رای متفقند که نباید کترین مجالی بسه ورود نیروی مستقل خلق به صحنه اجتماعی ایران داده شود . چرا که در اینصورت " بقایا عدشان سرانجام به نتیجه این مبارزه بستگی دارد " . عملیاتی که در باره اسلام از پیش خود کرده اند و اتهاماتی که بر آن وارد کرده اند ، دستشان را کاملا باز کرده است .

۵- در باره اسلام : مسئولیت انسان و نقش او

صادرکنندگان بیانیه در باره برداشت اسلام از نقش انسان و رابطه

آگاهی و عمل مینویسند (صفحه ۱۸۳) :

" بهمین دلیل و از همین دیدگاه " گناه " به قضایا نگرستن است که مذهب مجبور میشود در مبارزه خود علیه طبقات حاکم (مثلا مبارزه خرده بورژوازی

(۱) - نگاه کنید به " نور علیه عقیده انتشارات مدرسه " ؟

(*) - همه جا تکیه از ماست .

علیه رژیم حاکم) ، قصاص واقعی این قبیل افراد راه آن دنیا حواله
 دهند . چرا که افرادی که در این دنیا به هزاران هزار انسان ظلم
 کرده اند ، هزاران هزار نفر را کشته اند و شنیعترین اعمال را در طول
 زندگانی خود به عمل آورده اند ، چگونه ممکن است در این دنیا به آنها
 جزای مناسبی (از دیدگاه مذهبی) داده شود ؟ صرف نظر از آنها که عمری
 را بخوشی بسر آورده و بمرگ طبیعی مرده اند . بدین ترتیب میبینیم که
 تفکر مذهبی اولاً مجبور است برای آگاهی نقش تعیین کننده ای قائل شود
 (چرا که در غیر اینصورت هم تئوریهای اجتماعی و فلسفی او و هم وعده ها
 و وعیدهای او فرو میریزد) ، ثانیاً بین آگاهی را مجزا از عمل و چگونگی
زندگی اجتماعی فرد در نظر بگیرد . اما شیوه تفکر (اصالت
 آگاهی) درست حتی در یک قدم بعد خودش دچار تزلزل و نارسایی
و تناقض میشود . از این نظر مجبور است به پدیده های دورنی و کیفیات
 نفسانی فرد (ایمان ، اراده ، تقوی و . . .) دست بیاندازد . به
 بیان دیگر " دو پایه مستقل و مجزای "آگاهی" و "عمل" در اندیشه مذهبی
هنوز چنان لرزان است که چوب زیر بغل "ایمان" برای توجیه قضایا باید بکند
او بشتابد ، چرا که در غیر اینصورت ، مواردی شمار جریانات و وقایعی که
در چهار چوب تنگ منطق مذهبی نمی گنجد ، هم چنان بطور آشکار
تفسیر ناشدنی باقی می ماند . (تکیه از ما است)

بیک چند از نسبت های درونی که با اسلام دار ماند می پردازیم :
 (- قصاص : قصاص را چگونه میتوان بآن دنیا حواله کرد ؟ حضرات آقایان
 از بی اطلاعی عمومی خواستماند استفاده کنند و در عین حال روش
 فاشیست مآبانه خود را با این جعل توجیه کنند . قصاص در اسلام یک
حق است ، ظهر عدل الهی است . اما بنیاد این قصاص بر موازنه
 زور (همان موازنه مثبت) نیست ، برای بیرون رفتن از موازنه زور
 است . توضیح آنکه قصاص پس از تضييع حق معنی و مفهوم پیوسته
می کند . تضييع کننده حق با اعمال زور علیه کسی یا کسانی ، حق یا
 حقوقی از آنها را تضييع می کند و یا نقضی در کسی یا کسانی بوجود

می آورد . اگر در برابر این تضييع حق یا وارد کردن نقص رویه مآشات و سازشکاری یا انتقامجویی های فاشیست مآبانه ، اتخاذ گردد ، جامعه از يك رابطه قدرت به يك رابطه دیگر قدرت گذر می کند و رابطه غالب و مغلوب تشدید می شود . اما بر پایه موازنه منفی هیچ جای سازش و یا کوشش برای ایجاد تعادل زور بسود خود نیست . قصاص از بین بردن مکانیسم هایی است که در آن زور اساس رابطه می گردد . قصاص از میان بردن قاطع اسباب زورگویی است ، تا در جامعه نیروها علیه یکدیگر و در تخریب یکدیگر بکار نروند . قصاص اسلامی هم از روشهای انتقامجویانه مغفول مآب و هیتلر مانند و هم از رویه های کار پذیرانه بلکی جدا است . این روش قاطع است و بخصوص برای آنکه کار پذیر ها ، که انبوه توده های مردمند ، این رویه خطرناک را بالمره ترك گویند و با ترك گفتن این رویه ، نظیر صادر کنندگان بیانیه خود را مرکز دنیا نهندارند و هر کس را که خواستند درو نکنند ، بر پایه رابطه انسان و خدا ، آنها را به قصاص دعوت می کند و حیات را در قصاص می شمارد :

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا اُولٰٓئِىٓ اَلْاَلْبَابَ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ (۱)

"ای خردمندان حیات شما در گرو قصاص است . باشد که پرهیزگار شوید بدینسان قصاص يك انتقام جوئی کور و وحشیانه نیست ، سازشکاری یعنی قبول زور و گرفتن ما بعوض هم نیست ، روشی انقلابی برای از بین بردن زور برداری و زورگویی و ایجاد رابطه غالب و مغلوب است . این عمل باید آد میان را در رابطه با خدا از موازنه تخریبی زور بیرون ببرد : لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ ."

آیا صادر کنندگان بیانیه از قرآن هیچ اطلاع نداشته اند؟ ممکن است . اما آیا نمیتوانسته اند پسرند که قرآن درباره قصاص چه گفته است؟ آیا اگر راست میگویند و تحول کرده اند ، پسر پیش از تحول مسلمان بود - اند و قرآن را خوانده اند؟ این آیه که "حیات را در قصاص میدانند ،

در اواسط سوره بقره است یعنی در همان ۲۰ صفحه اول قرآن . با وجود این آیه و با وجود آنکه آیه " حیات را در قصاص " خوانده است ، چطور ممکن است کسی صداقت داشته باشد و بنویسد :

" قصاص واقعی این قبیل افراد را به آن دنیا حواله دهد "

آیا جعلی از این آشکار تر متصور است ؟ آیا این عمل از جعل بیشتر نسبت دادن ضد نظرات قرآن با وجود بیان صریح قرآن ، نشانه خوبی فرعونسی و علامت وحدت روش با فاشیست ها نیست ؟ آیا این روش بوضوح نشان نمی - دهد که تحول ادعایی ، دروغ محض است ؟

۲- رابطه آگاهی و عمل

در این باره جای تفصیل نیست در اینجا باین سوال میگردانیم که اگر قرآن همه جا علم و عمل را با هم آورده باشد ، اگر قرآن همه جا علم و مبارزه با ضعف ها را با هم آورده باشد ، اگر قرآن گفته باشد انسان میخواهد پیشا روی خویش را باز کند ، اگر قرآن گفته باشد علم از عمل و عمل از علم می آید ، اگر قرآن بنا را بر عمل گذاشته باشد ، اگر در سوره حمد که در پنج نماز روزانه ده بار تلاوت می شود ، انسان را بعمل رفتن صراط مستقیم ، یعنی آزاد شدن از روابط زور با قرار گرفتن در رابطه با خدا خوانده باشد ، اگر بانسان گفته باشد که در علم مرز توقف وجود ندارد و باید پیشرفت و اگر این نسبت دروغ بقرآن را باید کاریک فاشیست سیاهکار شمرد یا انقلابی صادق که تحول کرده است ؟

طرح این سوال برای آن نیست که صادر کنندگان بیانیه را آنسان که هستند معرفی کنیم ، بلکه منظور آنست که اهمیت خطر را خاطر نشان خرد مندان سازیم . وقتی رژیم در جذب یک نیروی مخالف تا بدانجا موفق میشود که از قلم آنها جعلی را صادر کند که از ابتدا تا انتها قرآن و تمامی آیات قرآن تکذیب آنست ، باید در مبارزه با نفوذ و رسوب ایدئولوژی فاشیسم بسیار جدی بود و مبارزه با کیش شخصیت را قدم اصلی در حرکت انقلابی شمرد .

آیا اینها نمیدانند که اگر علم و آگاهی را اسلام مجزا از عمل و چگونگی زندگی اجتماعی در نظر می‌گیرد، پس فلسفه برانگیختن پیامبران و معاد و مجازات و مکافات کدام است؟ اینک از سراسر قرآن که تکذیب این جعل جاهلانه است (زیرا تنها خیال بافان و دیوانگان میتوانند امکان این جدائی را در نظر بیاورند) آیه‌های زیر را می‌آوریم :

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱)

" و خدا شمار را از شکم‌های مادرهاتان آورد و شما چیزی علم نداشتید . و برای شما گوش چشم و دل ها قرار داد ، باشد که شکر گزارید . "

پس انسان از شکم مادر که می‌زاید علم به چیزی ندارد . بعد از راه چشم و دیگر اعضا و از طریق عمل به علم می‌رسد .

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا أَعْلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۲)

" بگو ای قوم تا توان دارید عمل کنید . همانا من عمل می‌کنم . در پی عمل بزودی نوبت علم می‌رسد . "

بدین‌قرار اصل درست ، موقوف بودن علم بعمل است . اما علم حد ندارد و آدمی نباید خود را بذهنیات غیر علمی مشغول و بدان خود را متوقف کند . علم صحیح از عمل ناشی می‌شود بنابراین :

لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (۳)

" بدانچه بدان علم نداری مایست . "

و بهر صورت فساد و صلاح کاریک جامعه از عمل همان جامعه و بدست مردم بوجود می‌آید .

(۱) - قرآن سوره نحل آیه ۷۸

(۲) - قرآن سوره زمر آیه ۳۹

(۳) - قرآن سوره آیه ۳۶

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ (۱)
 " فساد در زمین و دریا نتیجه عمل و بدست مردم ، بوجود می آید . . . "

وبالاخره موافق اصل عمومی ، علم دست آورد انسان است و انسان باید خود بعمل برخیزد و خود راه خویش را بگشاید که اقتضای خدای آنست که

وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (۲)

" و اینکه نیست انسان را مگر آنچه بعمل خویش بدست می آورد . "

با اینهمه باز صادر کنندگان بیانیه ، در دعوی تحول صادقند؟ آیا از نور به ظلمت زور پرستی رجعت نکرده اند؟

چه ارتجاع سیاهی ! . آیا مبارزه با این ارتجاع که امکان انتخاب نمود مردم را از میان می برد و جنبش انقلابی را تا این حد تنزل میدهد ، مبارزه متقدم

ما نیست ؟

۳- نقش مردم و توده ها

حضرات آقایان شعاری از لنین نقل می کنند که : " بدون ایدئولوژی انقلابی حزب انقلابی وجود ندارد . " اما این شعار ناقص است ، تنها عقیده کفایت نمیکند ، تا عقیده در عمل تبلور نشود و این دو یک واقعیت را بوجود نیاورند ، حزب انقلابی وجود ندارد . بدین ترتیب نه تنها اسلام همه جا علم و عمل را همراه می کند ، بلکه علم تنها را وقتی در عمل تبلور نمی جوید اسباب فریب می شمارد . از اینرو شعار قرآنی اینست که " تا وقتی اندیشه و بینش و عمل شما همه با هم تغییر نکند " نیروی انقلابی بوجود نمی آید . بنا بر این شعار لنین تنها قسمتواز واقعیت را مضمّن است و در صورتی که مقید به قید تبلور علم در عمل نباشد ، همان سان که در عصر استالین و پس از آن و در کشور خود شاهد آن بودیم هستیم ، ایدئولوژی و لو انقلابی ، میتواند اسباب ایجاد قدرت سیاسی

(۱) - قرآن سوره روم آیه ۴۱

(۲) - قرآن سوره النجم آیه ۳۹

مطلق بگردد . تصحیح این شعار بآنست که اولاً حزب را بعنوان مجتمع برگزیدگان از توده جدا نکیم و ثانیاً علم را با عمل همراه کنیم . در این صورت شعار صحیح این میشود .

... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (۱)
 " همانا خدا چیزی را در قومی تغییر نمی دهد ، مگر آنکه خود آن قوم در نفس خود دگرگونی پدید آورند . "

اسلام انسان را در رابطه با خدا تعریفی کند و برای رشد کردن تا بسی نهایت روشی را بر پایه موازنه منفی بوی می آموزد . موافق این روش انسان خود را با دیگری مقایسه نمی کند ، انسان امام خویش و در حد استعداد امام دیگری در راه رشد بکمال می گردد . (۲)

اینک وقت آنست که بپرسیم کدامین مذهب و مکتب و مسلک دیگری با طرح این شعار چنین نقش تعیین کننده‌ای به توده ها داده است ؟ اینک زمان آنست که بپرسیم کدامین مکتب زمین را مسخر انسان می - شمرد و برای آنکه میان او و کمال بی نهایت مانع هابرداشته شود ، مبارزه با کیش شخصیت و مبارزه با نظام ظالمانه و مبارزه برای ممانعت از ارتجاع و بازگشت ، دین را جهاد شمرده است ؟

اینک زمان آنست که پرسیده شود اگر اسلام برای انسان نقش نمی - شناسد ، چرا امامت را اصل قرار میدهد و چرا مبارزه با کیش شخصیت را بعثت برداشتن مانع ایفای نقش بزرگی که در عهده انسان است ، جهاد اکبر میخواند ؟ کدامین مذهب و مکتب این جهاد اکبر و آن جهاد افضل را چون قرآن سازمان داده است ؟

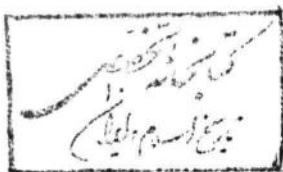
اینک لحظه آنست که بپرسیم آیا وقتی با وجود این آیات و بینات قرآن کسانی دعوی می کنند مسلمان بوده اند ، یعنی لا اقل از این آیات اطلاع داشته اند ، و تحول کرده اند و در مقام توجیه ، اینسان حقایق را قلب

(۱) قرآن سوره رعد آیه ۱۱

(۲) - برای تفصیل نگاه کنید به کتاب " کیش شخصیت " نوشته ابولحسن بنی صدر و بعثت دائمی در مکتب مبارز شماره ۱۳ و

می‌کنند ، آیا وقتی در حق کتابی که ۱۴ قرن است در دست بشریت است ، این جعل قول‌ها را روا می‌بینند ، هنوز وقت آن نرسیده است که مبارزه با کیش شخصیت را وظیفه عاجل بشناسیم و آنرا بمثابة روشن‌کار ایجاد یک نیروی انقلابی بیاموزیم و بکار ببریم ؟ بدون این مبارزه ، انقلابی بوجود نمی‌آید و بدون انقلابی ، مبارزه رهائی بخش ، از مرحله حرف بیرون نمی‌رود . اسلام برای آنکه نقش تعیین کننده فی برای انسان قائل است ، مبارزه با نفس - این جهاد اکبر - را شرط ایفای نقش امامت توحید قرار داده است و آنرا بشیوه‌ای علمی سازمان داده است ؟

پایان



ضمیمه

من این ضمیمه مطلبی است که خرداد ماه اسفند برادران آگاه ما ،
"روحانیون مبارز حوزه علمیه قم" تحت نام
"بیاد حماسه آفرینان پانزدهم خرداد ۱۳۴۲"

در ایران انتشار داده و در سطحی وسیع پخش کرده اند . این مطلب
علاوه بر اینکه گزارشگری صادق بر اساس واقعیات جامعه است ، مبین دید
روشن و روشنگر برادران ما در زمینه جنبش اسلامی جامعه بوده ، در
حاشیه - و عمدتاً در پاورقی - بطور مختصر به یک چند از خیانت های
" منافقین " می پردازد .

بر ملا کردن خیانت‌هایی که " منافقین " در حق " سازمان مجاهدین
خلی ایران " و از این طریق نسبت به کل جنبش نوین انقلابی جامعه
اعمال داشته اند ، از یکطرف هرچه بیشتر چهره ضد خلقی این خائنین
را به خلق می شناساند ، و از طرفی دیگر بیانگر این واقعیت مهم و
حیاتی میگردد ، که مجاهدین مسلمان رفته رفته از گزند ضربات مستقیم
و غیر مستقیم منافقین و ساواک به ایمنی رسیده ، در پوشش سازماندهی
جدید و امنی قرار میگیرند .

بار دیگر رهنمون قرآنی که " نور هدایت خدائی به کمال رساننده
آدمی ، علیرغم خواست و تلاش ضد تکاملی کافران ، در پهنه زمین به
تمامی استقرار می یابد " ، تحقق عینی پیدا میکند :

يُرِيدُونَ اَنْ يُطْفِئُوا نُوْرَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَيَاْبٰى
اللّٰهُ اِلَّا اَنْ يُتِمَّ نُوْرَهُ وَّلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

تیرماه ۱۳۵۶ - اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا

بنام خدا

پانزدهم خود را طپش قلب ملتی است که زندگی را در اوج عظمت و آزادی طالب است، نه در حسیض نلت و بردگی . و این روحیه را وامدار آئینی است که دعوت خویش را بر نفی همه قدرتهای دروغین زمینی پایه نهاد و با زبونی و خواری در افتاد و در اولین لحظه تولد خویش با شعار آزاد کننده " لا اله الا الله " در برابر طاغوتهای سراسر تاریخ جبهه گرفت .

اسلام در متن دعوت خویش جز باعتلا و عظمت انسان — خلیفةالله فی الارض — نظری نداشت و بهمین سبب همواره نفرت و خشم قدرتمند ان زور گویی را که موجودیت و اقتدار خویش را مرهون مستمندی و بدبختی انبوه بندگان خدا اینده ، برانگیخته است .

اسلام خویشتن را بعنوان نباله بارور جریانی در تاریخ معرفی کرد که بمشیت خداوند بزرگ و بدست پیامبران بزرگوار و بر بستر زندگی بشریت پدید آمد و خدای اسلام وعده داد که همواره این جریان در تاریخ ادامه خواهد داشت تا آنگاه که بدریای عظمت به پیوند و بشریت حقیق طلب در اوج تحقق خدا گونگی اش سرنوشت آدم و عالم را در دست مقتدر

خویش گیرد " اِنَّ الْاَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ " آیه ۱۰۵ / انبیاء و " نُرِيدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِيْنَ اسْتَضِيْعُوا فِي الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِيْنَ " آیه ۵
سوره قصص . و هیچ نیرو و قدرتی نمیتواند راه این جریان اصیل را سد کند
و پیروزی همه جانبه حق را در نهایت مانع گردد : " بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلٰى
الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَاِذَا هُوَ زَاهِقٌ " آیه ۱۸ / انبیاء .

پیامبر اسلام با پیامی این چنین نیروبخش و حرکت آفرین آمد و سخن
خود را گفت و رفت . جبهه‌ای که بسرکردگی اشراف مستکبر و ستم پیشه مکه
در آنروز گارد را برابر پیامبر و هم جبهه گانش پدید آمد ، پس از رحلت او نیروی
تازه یافت و در مدتی کمتر از نیم قرن همین جبهه که در این وقت چهره عوض
کرده بود و تحت سرپرش ادامه دهنده راه محمد خویشان را معرفی میکرد
توانست پیروزی ظاهری خویش را بر حقیقت دین خدا در ضمن امپراطوری ستم
بنیاد اموی جشن بگیرد .

صمیمی‌ترین چهره‌هایی که در کنار پیامبر با شرك جنگیده بودند علیرغم
نیرومندی جبهه ضد حق همچنان نستوه و استوار ادامه دهنده راهی شدند
که جز سعادت و والائی انسان پایانی نداشت .

امام علی بن ابیطالب (ع) بار سنگین رسالت رهبری جبهه حق طلب
تاریخ را پس از پیامبر بر دوشهای نیرومند خویش استوار داشت و با تلاشی
جانگه که تنها يك امام توانائی انجام آنرا دارد ، اسلام قرآن و عدالت
و آزادی را از اسلام طاغوت و بیداد و بردگی در تاریخ جدا کرد . همین
مرز بندی که بدست بزرگترین مرزبان توحید پدید آمد ، شور آورترین حماسه‌ها
را در تاریخ اسلام پایه نهاد ، حماسه مردانی که قدرت در روغن میراث خواران
فوعونها و نمرود های زمانه خویش را ببازی گرفتند و حقیقت و آزادی را در همه
ابعادش گرامی داشتند .

امامان شیعه یکی پس از دیگری در این راه پرافتخار شهید شدند
" ما منّا الا مقتول او مسموم " و بطور مستقیم یا غیر مستقیم حرکت های زندگی
ساز و پر حماسه تاریخ اسلام را رهبری کردند .

تشیع ، در تاریخ اینچنین زیست تا آن حقیقت ناب و بی همتائی را

که خدا برای انسانیت خواسته بود زنده بماند و در طوفان حوادث بسی
تزلزل و شکست بسوی هدف نهائی خود به پیش رود .

جای شگفتی نیست اگر همه مورخین را مینگریم که تشیع را در سراسر
تاریخ اسلام ، به عنوان حرکتی مردمی و نیروئی مقاوم و عاصی علیه حکومت‌های
غاصب معرفی میکنند .

تشیع ، همواره پرورشگاه مردانی پاکدل و پاکباخته و بیدار دل و حق
طلب و پرخاشجو در برابر بیداد بوده است . تشیع راستین ، هیچگاه در
برابر هیچ ناحق و ناروائی سرتسلیم فرود نیاورده است و دست در دست
دشمنان اسلام و انسان نهاد هاست .

تاریخ ، حرکتی چونان تشیع ندیده است که این چنین مداوم و بسی
انقطاع و با معیار " تکیه بر اراده خدائی انسان " بعنوان بزرگترین عامل
تحول در جامعه بشری بسوی مقصد والای خویش بپیش برانند و تحولات گوناگون
اجتماعی و اقتصادی محیطی که در آن بسر می برده است کوچکترین انحرافی
در مسیر حرکتش ایجاد نکند . عالمان روشنگر شیعه پرچمداران این طولانسی
ترین حرکت تاریخند و وارثان شایسته امامان خویش .

در صد سال اخیر چهره‌های تابناکی را در میان عالمان و متفکران
مسئولیت شناخته شیعه می‌نگریم که با الهام از سلف مبارز خویش در راه
مبارزین راه آزادی قرار گرفته‌اند . فریاد آزادی طلبی و تلاش بیدارکننده
مصلح بزرگی چون سید جمال الدین اسدآبادی از مرزهای جهان تشیع
فراتر می‌رود و در سطح جهان اسلام حرکتی رهائی بخش پدید می‌آورد و
سید ، خود بصورت یکی از بزرگترین قهرمانان تاریخ انسان در می‌آید .
فتوای تحریم تنباکو و جهاد علیه استعمار ، مشت محکمی است که
عالمان دین باور شیعه بر دهان همه قدرتهای مخوف استعماری که می
کوشند بهر طریق که شده بر جهان عقب‌نکند شده بطور عام و بر جهان
اسلام بطور خاص مسلط گردند - می‌گویند .

در مشروطیت ایران ، همواره این عالمان زمان شناخته‌اند که در راه
انقلاب قرار میگیرند و فتوای مراجع از یکسو و شرکت دیگر دانشمندان همگام

با همه مردم از سوی دیگر مشروطیت را بر استبداد پیروز گرداند (۱) .
 امام خمینی پرچمدار این حرکت تاریخی، در روزگار ماساست .
 فریاد رعد آسای امام بازناب عصیان همه انقلابیون تاریخ اسلام علیه تجاوزی
 است که دشمنان انسانیت به انسان روا داشته اند .
 امام ، ادامه دهند ه شیوه آشتی ناپذیر پیشوایان انقلابی اسلام
 و انسان در مقابله با ستم و استثمار است که بر خلق خدا میسرود .
 انگیزه امام در این قیام مقدس همانست که طی چهارده قرن ، شکوهمندترین
 چهره های انقلابی را به تاریخ بشریت ارزانی داشته است . و کدام تاریخ
 چونان اسلام و تشیع این چنین سرشار از وجود قهرمانان بیدار و دریا
 دل است ؟ کدام ؟ .

کسی که به ارزشهای انقلابی دین والای خدا ، بنام اسلام
 و جریان اصلیش در تاریخ بنام " تشیع " آشناست از کاری که امام خمینی بدان
 دست زد در شگفت نخواهد شد ، زیرا از یک عالم آگاه شیعی جز این انتظاری
 ندارد . چون در سراسر تاریخ برای شناخت یک شیعی مسئول ، جز مقاومت
 و عصیان علیه تجاوز و بیدار و قدرتهای دروغین و ضد توحید ، معیاری نمی
 شناسد . و در شگفت خواهد شد وقتی می بیند که دیگر اعیان رهبری امت اسلام
 راهی خلاف راه " امام " را برگزیده اند .

ملت آگاه ایران که در عمق روح خویش با ارزشهای اصیل اسلامی
 آشناست و دلش بیاد حقیقت می تپد ، در انتخاب پیشوا تردید نکرد و علیرغم
 همه سختیها و سختگیریها و دشمنی های نظام دست نشانده و حقیقت کش
 و وحشت آفرین حکومت شاه ، مخلصانه قیادت پیشوا را گردن نهاد و هنگامیکه
 دشمن کوشید تا میان ملت و رهبر جدائی افکند ، خشم آهنگ و طوفان سزده
 بسوی دشمن بپوش برد و پیمان ناگستنی خویش با پیشوا را با خون خویش
 استحکام بخشید و حماسه شور آور و فراموش ناشدنی ۱۵ خرداد را آفرید .
 پانزدهم خرداد نشان داد که علیرغم همه سبیه ها و نیرنگها ،
 این ملت هیچگاه تسلیم زبونی نخواهد شد و نیز نشان داد که ایرانی در
 صورت برخورداری از یک رهبری صحیح و صمیمی و انسانی تا چه پایه آماده

فداکاری و جانبازی است.

آینده باثبات خواهد رساند که مانند ۱۵ خرداد لحظهای ایمن چنین عظیم و سرنوشت ساز در حیات این ملت وجود نداشته است، و میگوئیم
آینده زیرا :

هیچگاه نمی توان عظمت يك حادثه را در متن حادثه ارزیابی کرد و میزان تاثیر آنرا بر حیات و آینده ملتی دقیقاً تعیین نمود . نهضتی که برهبری امام خمینی در ایران صورت گرفت از جمله کارآمدترین نهضتهای مرفقی و مردمی است که ممکن است در میان ملتی پدید آید و نیز نشانگر این حقیقت که يك عالم شیعی اندیش تا چه حد در برابر سرنوشت ملت خویش حماس و مسئول است.

عظمت رویداد و نقش تعیین کننده آن در حیات ملت با بررسی اجمالی شرائط حاکم بر زندگی این ملت و ریشه های نزدیک آن تا حدودی آشکار میشود :

پس از شهریور ۲۰ که رضا خان وظیفه سر سپردگی خویش را به اربابان به انجام رسانید و رویای دشمنان ایران را عملی کرد و ایران را بسوی "غرب زدگی" مفرط سوق داد ، روزهای سخت و ناگواری بر ایمن ملت میگشت . امپریالیسم پایه های تسلط خویش را بر حیات اقتصادی ، اجتماعی مملکت محکمتر می نمود و با سیاستی حساب شده نیت شوم خود را عملی میکرد و خاصه تسلط او بر " نفت " این شاهرگ حیاتی ملت ، ایران را دچار وضع د هشتباری کرده بود که ناگاه مردی مردستان از میان ملت برخاست و بقدرت مخوف امپریالیسم جهانی " نه " گفت . مصدق رهبر ملی ایران ، با اجرای اصل ملی کردن نفت ، قدرتهای توسعه طلب را شدیداً به وحشت افکند . قابل تذکر است که :

استعمار جدید در همه سرزمینهای تحت تسلط میکوشید و میکوشد تا با تحصیل شیوه ای خاص از داد و ستد میان خویش و کشورهای در بند ، همواره سررشته اقتصاد و سیاست این ملتها را در دست داشته باشد .

تمامی هستی اقتصادی کشور استعمارزده بر پایه استخراج ماده

خام و صدور آن به کشورهای صنعتی از یکطرف و وارد کردن کالاهای مصرفی ساخته شده بوسیله کشور استعمارگر از طرف دیگر است. بعبارت دیگر کشور عقب‌نگهداشته شده از دو جهت مورد چپاول و سوء استفاده قرار میگیرد:

اولا: تامین کننده نیازهای ماشین عظیم صنعت کشورهای توسعه یافته از لحاظ ماده خام و سوخت ارزان قیمت است.

ثانیا: بهترین بازار مصرف کالاهایی است که کارخانه های کشورهای پیشرفته تولید میکنند و البته بهر قیمتی که تولید کننده بخواهد.

کشور استعمار زده در تار و پود ویران کننده این رابطه چنان اسیر میشود که هیچ راه فراری جز تسلیم نمی بیند زیرا موجودیت او فقط بر پایه استخراج و فروش ماده خام استوار است و خریدار این ماده نیز کشور استعمارگر و بدین سان برای زنده ماندن چاره ای ندارد که به استعمارگر بدیده ولسی نعمت خود بنگرد.

مصدق کوشید تا این دور ویران کننده را برهم زند و با ملی کردن نفت سرنوشت منابع عظیم طبیعی ملت را از دست کمپانیهای آزمند بدر آورد و در اختیار ملت قرار دهد. مصدق با این عمل قهرمانانه خویش بصورت بنیان گذار شیوه نویینی در مبارزه با امپریالیسم - شیوه تعرض علیه امپریالیسم در مقابل مبارزه منفی گاندی - شد که پس از او اینراه بوسیله رهبران ملی دیگر کشورهای درینند نیز دنبال شد.

ملت ایران مصدق را در این مبارزه بزرگ یاری کرد و شاه این عامل مزدور امپریالیسم را با خواری از کشور بیرون راند. دشمن خارجی که خطر را هوشیارانه دریافته بود با تمام قوا در برابر ملت ایستاد و بادسیسه و نیرنگ مبارزه حق طلبانه ملت را با شکست روبرو کرد و شاه خائن را در میان جار و جنجال اراندل چاقوکش مجددا به تخت سلطنت باز گرداند (۲).

از این زمان ببعده یکی از تاریکترین دوره های حیات ملت ایران آغاز شد. امپریالیسم جهانی بدست یاری سازمانهای جاسوسی بین المللی که ساواک را تغذیه میکردند، پایه های حکومت غاصب شاه را در جهت خدمت هرچشمه بیشتر به ارباب و به زیان ملت بیش از پیش محکم کرد و شاه بحکم سر سپردگی

با ایجاد فضائی سرشار از ترس و اختناق و ترور ملت مبارز را مرعوب ساخت و برای ابقای حکومت خویش بیش از پیش به امن بیگانه چنگ زد و اختیار ملت را یکسره در دست برنامه‌گذاران امپریالیسم نهاد و بعد بدستور ارباب هیاهوی "انقلاب سفید!" را براه انداخت (۳) تا شاید بتواند چند صباحی با فریب، ملت مبارز را از واقعیات تلخ دور نگاه دارد. وسائل ارتباط جمعی که اندک اندک تماما بدست شاه می افتاد و وظیفه جیره خواری خود را بانجام میرسانند و در کار شستشوی مغزی مردم از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کردند.

بدینسان پس از ۱۰ سال که از کودتای ننگین ۲۸ مرداد میگذشت ایران یکی از سخت‌ترین روزهای تاریخ خود را طی میکرد، غرب‌زدگی در اوج بود. امپریالیسم بر سراسر حیات اقتصادی کشور دست انداخته بود. و از این بالاتر قرارداد مصونیت مستشاران آمریکائی - کاپیتولاسیون - را بر ایران تحمیل کرده بودند.

پست‌ترین رجاله‌های نوکر صفت، زمام امور سیاسی را بدست داشتند و شاه دیگر شاه نبود که اندک اندک ادعای خدائی میکرد. و بدتراز همه ملست بود که در اثر دچار شدن بیک یا اس‌ویران‌کننده نسبت بمر نوشت خویش، بی تفاوتی نشان میداد و در انتظار تقدیر نشسته بود که چه پیش آورد.

درست در همین هنگام که میرفت همه عظمت‌های يك ملت اسلامی بر باد رود از ژرفای سکوت و سیاهی فریادی برخاست که جان ملت را تکان داد. مردی وارث همه افتخارات سلف خویش، ملت را بخود آورد و باو نیرو داد تا علیه تجاوزها و ستم‌ها بپا خیزد. خطری را که دین و حیثیت او را تهدید میکرد یاد آور شد و کوشید تا او را از چنگال یأس و بی تفاوتی نجات دهد. امام خمینی با تکیه بر تعالیم والای اسلامی، خواری تسلیم در برابر تسلط مخوف امپریالیسم را محکوم کرد. و ملت علیرغم همه تبلیغات ننگین و رسوای کارگزاران حکومت‌کودتا که او را بنشستن و سکوت و تسلیم، دعوت میکرد بپاخاست و نشان داد که زنده است.

ملتی با تمام وجود بدنیال پیشوائی آزاده - که مدت‌ها انتظارش را میکشید - در تاریخ براه افتاد و بر اندام دشمن خونخوار لرزه افکند.

دشمن که غافلگیر شده بود برای رفع خطر از خویش بخشونت دست زد و لسی غافل از اینکه نیروی ملت اینبار از عمل آگاه و جدان مذهبی مردم - آنها هم مذهبی که همواره هدف خویش را مبارزه با شرک و طاغوت و برقراری نظام عدل و انسانی می داند - سرچشمه گرفته بود .

دشمن نمی دانست که هر عاملی که بعنوان بازدارنده بکاربرد نهنها زدهای در اراده ملت اثر نخواهد گذاشت بلکه او را مصمم تر و گامهایش را در راه هدف مقدس استوارتر خواهد ساخت . اختناق و کشتاری که پس از ۱۵ خرداد از طرف رژیم علیه ملت اعمال شده است بی سابقه می باشد . از آنروز تاکنون زندانها انباشته از فرزندان شجاع و آزاد ملت است (۴) جلادان مزدور ، هر روز قربانی تازه ای را می یابند . سانسور در اوج است ، وسائیل ارتباط جمعی در بست در اختیار حکومت جبار قرار گرفته است و می کوشد که با زشت ترین تهمتها دامن انقلاب ملت را لکه دار کند و با تبلیغات مبتذل خویش شاه این بزرگترین دشمن خلق را بعنوان نام آورترین ناجسی تاریخ معرفی کند . با اینهمه هیچکس بیشتر از خود سرمداران آگاه نیست ، که چگونه روز بروز بر نیروی انقلاب افزوده و از قدرت جهانی رژیم کاسته میشود و هیچگاه چون امروز ملت نسبت بدستگاه سیاسی حاکم نفرت و انزجار نداشته است . قابل توجه است که پس از قیام پانزده خرداد حوزه های علمی اسلامی یکی از محکمترین پایگاههای مبارزه علیه دشمنان ملت بوده است و دشمن نیز که باین واقعیت بخوبی آگاه است ، هر روز با یورش تازه ای میخواهد این محکمترین دژ انقلاب را ویران کند . رشیدترین فرزندان ملت را که در این پایگاهها بمبارزه اشتغال دارند به بند می کشد . حملات وحشیانه مزدوران هرروز چهره حوزه ها و بخصوص حوزه علمیه قم را گلگون می کند . یورش وحشیانه دو سال پیش به مدرسه فیضیه و کشتار عده ای از ارجمندترین برادران انقلابی ما و دستگیری گروه کثیری از روحانیون مبارز به بسته شدن این مرکز بزرگ علمی و انقلابی منجر شد که همچنان تعطیل است اما صدای حق طلب روحانیون روشن اندیشی که بقیادت امام خمینی تا سرگونی رژیم منفورادامه خواهند داد ، خاموش شدن نیست . حملات مکرر بعد از س

دینی از قبیل حجتیه، خان، مهدیه و حقانی در سال گذشته و زدن طلاب در داخل مدارس و دستگیری عده زیادی از آنان و تبعید افسرادی چون حجة الاسلام امید که بتازگی از کمیته و تبعید آزاد شده بود و حجة الاسلام گسرخ و حجة الاسلام شاه آبادی و و و، نشانگر بیحد خشم رژیم از این اندیشمندان متعهد است (برای مثال در سال گذشته تنها به درسه حجتیه ۷ شبیخون زده شده است).

باری مقاومت سرسختانه ملت در برابر حکومت دیکتاتوری شاهوختنها پاکتی که در راه زنده نگهداشتن آرمانهای انقلابی قیام ۱۵ خرداد بزمین ریخته میشود انقلاب را همچون درخت تناوری در میان طوفانهای ویرانگر خشونت و ترور استوار داشته است.

پیشتر گفتیم که ارزیابی اثرات نهضت را باید بتاریخ آینده محول کرد اما چگونه میتوان از کنار آشکارترین اثرات این نهضت بزرگی بی تفاوت گذشت و در باره آن سخنی نگفت. زیلا به پاره‌ای - تنها به پاره‌ای - از اثرات این قیام اشاره می‌کنیم:

۱- نهضت بار دیگر نقش فراموش شده دین خدا را که سراسر زندگی یک مسلمان واقعی را بحرکت مبدل می‌سازد در یادها زنده کرد و نشان داد که نهضت انسان سازی که ۱۴ قرن قبل بدست توانای پیامبر خدا پایه گذاری شد، همچنان زنده و افتخار آفرین بسوی مقصد نهائی خود به پیش می‌رود و طوفان حوادث و تحریفات و ویرانگریها نتوانسته است مانع این جریان اصیل خدائی گردد.

قیام امام خمینی در روزگار ما، مرز میان اسلام انقلابی و اسلام تسلیم قدرتهای ضد مردمی زمانه را مشخص کرد. کاری که قریب ۱۴ قرن قبل امامان شیعه و در رأس آنان امام علی بن ابیطالب "ع" جان خویش را بر سر آن باختند. و مگر نه اینکه خلفا و حاکمان ستمگر تاریخ اسلام نیز همواره می‌کوشید هاند تا بنام اسلام چپاول کنند و مگر نه اینکه مزدورانی در لباس فقیه و قاضی و عالم دین بیشرمانه کوشید هاند تا با تحریف

اصالتها و نادیده گرفتن اهداف عالی دین پایه‌های حکومت‌های متجاوز را استحکام بخشند . . . ولی در عین حال همواره عالمان راستین اسلام بودند که با دفاع فداکارانه از حقیقت‌های شکوهمند و اصالت‌های انسانساز اسلام تجلی گاه اراده خداوند گشته و جاودانگی دین والای او را تضمین کردند . می‌پذیریم که پیش از نهضت اسلامی امام خمینی، نیز مذهب نسبت بسرنوشت این ملت بی تفاوت نبود و است و صمیمی‌ترین رهبران انقلابی متفکران ارجمند اسلامی بودند . از جمله پس از شهریور ۲۰ می‌نگریم که مترقی‌ترین و فداکارترین جناح جبهه ملی، تحت نام " نهضت آزادی ایران " مبارزات خویش را بر پایه اصالتها و تعلیمات مذهبی استوار کرده بود .

درست است که صادق‌ترین مبارزان ما که همه هستی و توان خویش را صرف نجات ملت کردند ، اندیشمندانی الهام‌گرفته از مذهب انبیا ، و درست است که چهره‌های تابناکی همچون آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان و . . . بنام و بر اساس دعوت اسلامی با حیای حقوق ملت و روشن کردن افکار پرده‌آخته‌اند و زندان و محرومیت را با آغوش باز پذیرا گشته‌اند تا جان ملتی را از چنگال بخون‌آغشته دیو استبداد و استعمار نجات دهند .

اما با همه اینها، نهضتی که برهبری پیشوا خمینی پذیرد آمد مبارزه را در سطحی بس وسیعتر از آنچه پیش از آن بوقوع پیوسته بود گسترش داد و همه اقشار ملت را تحت لوای نهضت گرد آورد و ملتی - نه گروه خاصی - با همه وجودش دریافت که در چه جهنم سوزانی از بدبختی بسر میبرد . جانهای آشنا به حقیقت تعالیم اسلام در متن جوامع روحانی ما - و بدنیال آنان همه ملت - ندای مقدس پیشوا را پاسخ دادند و آنان که شایستگی چنین افتخاری را نداشتند از همان آغاز، راه خویش را از انقلاب جدا کردند ولی در عین حال حوزه‌های علمی اسلامی - این مرد می‌ترین حوزه‌های کشور - را می‌بینیم که بصورت بزرگترین دژ مبارزه علیه استبداد درآمد و چندان قهرمان به ملت ارزانی داشت که چه از لحاظ کمیت و چه از لحاظ کیفیت کم سابقه بود .

قهرمانهایی چون : سعیدی ، غفاری ، انصاری (ه) و . . . در زیر شکنجه جان دادند و قهرمانان دیگری با تحمیل زندانهای دراز مدت انقلاب را عظمی بی مانند بخشیدند .

هم‌اکنون نیز روحانیون مبارز و بزرگواری همچون آیت‌الله منتظری، آیت‌الله طالقانی حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی، حجة الاسلام لاهوتی، حجة الاسلام مهدوی، حجة الاسلام موسوی و بعنوان پاید ارترین مردان مقاومت علیه بیداد در زندان بصری برند (۶) . در سایه این نهضت اصیل، روشنفکر راستین این ملک دریافت که هنوز تا چه پایه میتوان با تکیه بر اصول عظمت‌آفرین اسلام، زندگی را براه افتخار بکشاند (۷) و بهمین سبب است که دانشگاه‌های ما، بصورت یکپاره، از نیرومند بخش‌ترین مراکز انقلاب اسلامی در آمد. باری این نهضت بزرگ راه اسلام را بعنوان بزرگترین مکتب ضد ستم و استبداد و چپاول بسوی آینده گشود و واسطاً العقد همان رشته ای شد که از زمان پیامبر اسلام بعنوان اصل ترین جریان زندگی در تاریخ بحرکت در آمده است و تا پیروزی نهائی حق بر باطل در تاریخ به پیش خواهد رفت.

۲- تحرکی که نهضت از نظر فکری در درون حوزه‌های علمی اسلامی پدید آورد در خور تقدیر و ارجح‌تری فراوان است. مسائلی که در سطح افکار جوان حوزه‌ها طرح شد سبب گردید که این حوزه‌ها سر از لاک قرون وسطائی که شادروان آل احمد قبلاً گفته بود که "مگر به حشر به درآید" بیرون آوردند و حوزه‌های در حال ویرانی علی‌رغم همه کارشکنی‌های داخلی و خارجی و تاریک‌نگریهای روحانی نمایان، بصورت مطرح‌ترین پایگاه‌های اندیشه‌های انسانی در آمدند. مسائل تازه‌ای که بقرآن و سنت عرضه میشود تا با دریافت حل آنها، اسلام همچنان که در خور آنست بصورت مترقی‌ترین مکتب زندگی باقی بماند.

۳- نهضت با رسوا کردن رژیم، بزرگترین ضربه را بر پیکر امپریالیسم فرود آورد. زیرا: پوشیده نیست که منافع امپریالیسم در ایران تنها بچپاول اقتصاد و مادی محدود نمیشود بلکه رژیم در سایه همدستی با صهیونیسم بین‌المللی، بزرگترین پایگاه سیاسی - نظامی را در منطقه حساس خاورمیانه و حتی تمامی آسیا و آفریقا برای امپریالیسم بوجود آورد و خاصه پس از جنگ اخیر اعراب و اسرائیل که منجر بانزوای سیاسی هر چه بیشتر اسرائیل در منطقه

شد و آفریقای جوان ریشه های نفوذ اسرائیل را از این قاره قطع کرد، این نقش حساس را رژیم ایران تقریباً به تنهایی بر عهده گرفت و بصورت سر سپرده ترین نوکر امپریالیسم همه اعتبار و آبروی خویش را در میان ملت های منطقه از دست داد.

اینک با نگرشی که نهضت با انقلاب گرائیده، نسبت بر رژیم در ملت ایجاد کرده است، امپریالیسم آرامش خیال خود را بکلی از دست داده است و گرچه عملاً هنوز از موقعیت بهره برداری می کند ولی جدائی صد درصد ملت و حکومت در ایران نفوذ امپریالیسم را در منطقه به شدت بختراند اخته است. ۴- نهضت به ملت آموخت که چگونه باید از مرحله مبارزات در سطح بحث و شعار به مرحله عمل انقلابی علیه رژیم - بمنزله عکس العمل مناسب علیه شیوه های عملی حکومت - منتقل شود (۸) که این قسمت می توانست همه اهداف پیشتر گفته شده را بصورتی برق آسا عملی سازد. اما با تاسف در اینجا باید از خیانت یکمشت منحرف جاه طلب در رون انقلاب یاد کرد که شکوفاشدن انقلاب همه جانبه ملت را بعقب انداخت و میدان را برای تاخت و تاز ستگاه در عملی ساختن نقشه های شوم و خیانت آمیز خویش خالی گذاشت.

در برابر فاجعه نمی توان دیده بر هم نهاد که در این عمل بهملتی خیانت شده است، ملتی که اکثریت قریب باتفاق آن آرمانهای اسلامی را ارج می نهد و بهمین جهت این چنین صمیمانه جان خویش را در طبق اخلاصی نهاد و در پاسخ بدعوت پیشوای خویش یکدل و یکصد علیه استبداد پسا خاست. ملتی که با پشتیبانی مادی و معنوی از انقلاب مسلحانه جوانان اسلامی، انقلاب را تا مرز پیروزی به پیش برد. اما ناگاه یکمشت منحرف خود خواه خود را از آرمانهای گروه انقلابی اسلامی جدا کردند ولی بیشرمانه تحت همان نامی فعالیت خویش را ادامه دادند، که رشیدترین جوانان ملت و برومندترین فرزندان اسلام، چون حنیف نژادها، سعید محسن ها، بدیع زادگانها و . . . پیش از آن تحت آن نام بمبارزه پرداخته و بشهادت رسیده بودند. این چند تن منحرف تحت نام " سازمان مجاهدین خلق ایران "

با حمله ناجوانمردانه و بی اساس باصول استوار آئین اسلام و رهبران فدائیان مذهبی و حتی ترور وحشیانه جوانان رزمنده ای چون شهید شریف واقفی که نسبت به آرمانهای اسلامی، پایدار باقی مانده بودند، بزرگترین ضربه را بر پیکر انقلاب فرود آوردند.

بحث پیرامون این فاجعه و ریشه یابی این تغییر جهت ویرانگر و رسوا کردن این عمل مفتضحانه و دفاع از انقلابی ترین مکتب انسانی یعنی اسلام، به بررسی و تحلیلی بس وسیعتر از آنچه این اعلامیه عهده دار آن است، نیازمند است. غرض از طرح این موضوع تنها اشاره ای بود به حادثه ای نه چندان کوچک که توانست از درون، انقلاب را تا لبه پرتگاه تلاشی به پیش ببرد. گرچه در گستره تاریخ این حوادث نمی تواند اثر منفی قاطعی بر پیش روی دین حق بسوی آزادی سازی حقیقی انسان بگذارد، ولی بهر حال جریان پیشروی را کند خواهد کرد.

در اینجا فقط به نقل چند نمونه از اظهار نظر گروههای مبارز ایران، در داخل و خارج از کشور - از جمله گروهی از مارکسیستها - در باره "فاجعه تلخی که روی داد - بدون هیچ اظهار نظری - اکتفا میکنیم :

(۱) - "... آیا میتوان باور داشت که گلوله "مجاهد سینه" مجاهد را شکافته باشد؟ هرگز هرگز. دستهای منافقینی باید که تفنگهای مجاهدین را برود و سینه "پاکشانرا نشانمرفته باشند و این "بارغمهاست" و با کد امین غم میتوان باور داشت که امروز رهروان راه علی و حسین ها ایمن برگرفتگان پرچم حنیف نژادها و سعید محسن ها و مشکین فام ها و رضائی ها و مفیدی ها و میهن دوست ها و صادقی ها و صادق ها و صادق ها، "فریبکاران کوردلان سخت سر"، "منفعت طلبان"، "مرتجعترین عناصر" و "ضدانقلاب" باشند؟ هرگز هرگز.

منافقین کوردل و گروه منفعت گران منفعت پرستی باید که از مشی مجاهدین راستین بریده باشند و مجاهدین را که در مقابلشان قیام نموده اند این چنین خطاب کرده باشند. و این "بارغمهاست" که حاصل کار ده سال

تلاش خستگی ناپذیر و خون شهدای پاک و شکنجه اسرا مجاهد ، بخدمت
 منافع برای سرکوبی مجاهدین قرار گرفته باشد تا بر مزار شهدای بخون خفته
 خلق اینچنین رقاصی کنند و ترانه وحدت بخوانند و این سنگ وحدت بسینه
 کوفتن هم از آن جهت است که اولاً در پناه سایر نیروها " ساحل نجاتی " یابند
 و ثانیاً آنچه را که در سازمان مجاهدین خلی نتوانستند " به تمام و کمال "
 انجام دهند - زیرا که بقول خودشان " اینکه این نوع مبارزه اولین تجربه ما
 در این زمینه بشمار میرفت " - این بار با تجربه اند وخته آنرا در شکل وسیع
 و همه نیروهای خلق " بتمام و کمال " به انجام رسانند و نه تنها نسلشان
 را بر اندازند بلکه تخمشان را هم برچینند .

دیگر جای نشستن و درنگ نمودن نیست که در اینجا سکوت هم خیانت
 است . از : " نامه سرگشاده به هیات دبیران کنفدراسیون ، ضمیمه
 نظریه ای از سازمان امریکا - کنفدراسیون - صفحه ۱۲ "

(۲) - " . . . نباید فراموش کرد که بنا بر انتظار بیهوده منافقین بسا
 خزیدن در پشت نام مجاهدین و سوء استفاده از شهرت سازمان و حمایت
 توده ها ، پا برجا نخواهند ماند زیرا خلق ما که مرزبان مجاهدین و
 منافقین ، حق و باطل را بر اساس اعمالشان جدا میکند ، هیچگاه فریب اینان
 را نخواهند خورد . اینک در چنین شرایط بحرانی تبلیغ و حمایت از
 مجاهدین راستین کاری است حیاتی ، همچنین افشای هرچه بیشتر آنها م
 های رژیم مغفور پهلوی که به انواع مختلف سعی در بهره برداری از آن را
 دارد . این وظیفه مسئولیتی است سنگین بر دوش همه نیروهای مرفقی با هر
 ایدئولوژی مرفقی . خاموشی در مقابل این جریان جز از موضع فرصت طلبی
 نیست . چه کسی میتواند در مقابل این همه سایلی که به جنبش ایران
 ضربه سنگینی وارد آورد خاموش بماند ؟ یا اینکه با دلایل فرصت طلبانه مسئله
 را تا سطح مسئله داخل سازمانی تقلیل داده این پا و آن پا نماید
 واقعیات عینی جامعه ما را نادیده انگارد و به تمامی جریان تنها از دیدگاه
 ایدئولوژیک بنگرد ؟ این حرکتی است فرصت طلبانه و بدتر از آن ، آنچه ما
 که در حقیقت باید افشا نمود بعنوان دستاورد های جنبش انقلابی ایران

خواندن چنین برخوردی اهانت به جنبش انقلابی خلق و به سا زمانهای انقلابی جامعه ما ، چه با ایدئولوژی اسلامی و یا غیره است . روی سخن ما با افراد صادقی است که یا نمیدانند و یا از فرط گیجی چشم فرو بسته اند . نه آنها که "صم بکم عی فهم لایرجعون " هستند .

همچنانکه مجاهدین کبیر اسلام اعلام میدارند که "هیچ عنصر صادقی که در برابر جنبش و سازمان احساس مسئولیت میکند ، نمیتواند شاهد این تلاش منحرف باشد و در برابر آن موضع نگیرد ."

"نامه سرگشاده" گروهی از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران "

(از همان مدرک صفحه ۲۸ و ۲۹)

(۳) - " نارواترین تهمت را به پیروان مکتبی میزنند که در آن تحمل ظلم بخودی خود در مکانیسم خویش عذاب جهنم را در بر دارد . در مکتبی که مستضعفین یعنی همان هائیکه وعده وراثت زمین را به آنها می دهد ، آنجا که بی عملی و عدم حرکت و علت تحمل ظلم را تنها با مستضعف بودن خویش توجیه میکنند ، اینگونه شدید مورد خطاب قرار میدهد : "آیا زمین خدا وسیع نبود که اگر قادر به تسلط بر طبیعت و یا مبارزه در آن مکان نیستید ، مهاجرت کنید و از زیر بار ظلم و شدائد خارج شوید ؟ پس ای کسانی که با عدم حرکت خویش و تحمل سختی و ظلم بخویش ظلم می کنید ، جایگاهتان جهنم است . . . " " نساء " آیات ۹۷ و ۹۸ "

(از همان مدرک صفحه ۶۳ و ۶۴)

(۴) - " . . . تصفیه بصورتیکه رفقا کرده اند نه تنها از نقطه نظر حرکت کمونیستنها نادرست بلکه نشانه بی توجهی مطلق به سرنوشت عناصر مبارز و ضد رژیم است که سوسیالیسم علمی را نپذیرفته یا نمی توانستند بپذیرند " و در دو صفحه بعد چنین ادامه دارد :

" . . . در رابطه با تصفیه ها گاه گفته میشود که " این عناصر و اما نه بوده اند " ، " اهل مبارزه نبوده اند " ، " متزلزل بوده اند " و نظایر آن . این ابرازات حکایت از " خود راست بینی مغرطی " میکند که حاضر

استبرای توجیه عمل نادرست خویش خود را بر مسند قضاوت خدا چگونه قرار دهد : هرکس ایدئولوژی "من پرولتر" را نپذیرفت اصلاً اهل مبارزه نیست . هرکس با حرکتی که من می‌کنم موافق نبود "خرده بورژوا" است و "خرده بورژوا" نیز که البته همه میدانند متزلزل است و بنابراین خوش‌حلال و بعد چنین قضاوتها را نه تنها نادرست که بحکم تجربیات تاریخ ، آنها را وخیم می‌خواند .

"پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران"
(از انتشارات سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور)
(گروه مارکسیست - لنینستی) "صفحه ۶ و ۸"

(۵) - "همانطوریکه در بیانیه آمده است ، پایه گذاری سازمان مجاهدین خلق ایران از سال ۴۴ آغاز شد . پایه‌گذاران سازمان را بنا به نظر بیانیه گروهی "معتقد به مبانی اسلامی تشکیل میدادند . مشی و اهداف و عضوگیری سازمان نیز بر اساس مبانی ایدئولوژیک اسلامی تنظیم شده بود . چه در دوره اول یعنی سالهای ۴۴ تا ۴۷ وجه در دوره دوم ، اواخر سال ۴۷ تا ۴۹ بنا بنظر نویسندگان خود بیانیه ، سازمان مجاهدین خلق سازمانی با مشی و برنامه و هدف و ایدئولوژی اسلامی بود . پس از این دوره نیز تا چند ماه قبل از انتشار بیانیه همه شواهد از دفاعیات رفقای مجاهد تا اعلامیه‌ها موضع‌گیریها ، نشریات و غیره دال بر اینست که سازمان مجاهدین خلق ، سازمانی با تحلیل و ایدئولوژی اسلامی است . در بیش از ۴ سال مبارزه ، سلحانه ، سازمان مجاهدین خلق ، خود را بعنوان سازمانی انقلابی با بینش مذهبی - اسلامی معرفی کرده است . بنابراین چه حنیف نژاد ها و باکری ها و چه رضائی ها و مفیدی ها همه با حرکت از این دید و بینش ، با حرکت از ایده آلهای اسلامی و اعتقادات مذهبی خود دست به مبارزه زده‌اند و سازمانیکه عملیات اعدام و دستشمار آمریکائی (۲۰/۲/۵۴) ، عملیات نیکسون (۱۳۵۱) را تدارک دیده و انجام داده بود ، نشریات داخلی و خارجی را منتشر میکرد ، افرادی مانند مجید شریف واقعی و امثال آنها تشکیل داده و اعلامیه‌های متعددی منتشر

ساخته و در میان کسبه و بازار ، دانشگاه و بخشهای مذهبی از وجهه و اعتبار برخوردار بود ، سازمانی با دید و بینش و اعتقادات مذهبی - اسلامی بود . حال "بیانیه اعلام مواضع" میخوهد بگوید همان سازمان ، سازمان مارکسیستی شده است ، ادامه دهنده همان سنتها است . همان سازمان رزمنده و پیر اعتبار باضافه جهان بینی کمونیستی است . اما این دیگر همان نیست ، ادامه آن نیست"

(از همان مدرک صفحه ۴۷)

(۶) - " در چند ماه گذشته اطلاعیه های بنام و اضای سازمان مجاهدین خلق ایران منتشر شده است که محتوای آنها از یک انحراف آشکار از خطوط اساسی و بنیانیهای اصلی ماهیت ایدئولوژیک سازمان و استراتژی سیاسی - نظامی آن و از خیانت عظیمی به جنبش انقلابی ایران و خصوصا جنبش انقلابی اسلامی حکایت میکند . انتشار این بیانیه که اسناد آشکار از این خیانتها و انحرافات است موج وسیعی از تنفر و انزجار را نسبت به عاملین آن در میان همه اقدار و گروهها و سازمانهای مبارز و انقلابی بوجود آورده است . همه علاقمندان به جنبش انقلابی ، همه مبارزین اصیل و همه سازمانهای مرق و انقلابی اعم از اسلامی ، ضمن بیان احساس نگرانی عمیق خود نسبت به تاثیرات منفی این انحراف و خیانت ، اعمال چند تن منافق و خائن و احتمالا مرتد را محکوم کرده اند ."

(از پیام مجاهدان - ارگان نهضت آزادی ایران خارج از کشور - شماره ۳۶ - آور ۵۴ - سرمقاله)

(۷) - " برای هیچ عنصر صادقی در سازمان ، این وضع که گروهی با تلاش بر مبنای گرایشات ایدئولوژیک خود ، سازمان را با همه سوابق و تجربیات و حسن شهرت و پایگاه سیاسی توده ای اش که به بهای جانبازی ده ها تن از شهدای ارزنده آن در طول ده سال کار خستگی ناپذیر بدست آمده از محتوای ایدئولوژیک - استراتژیک خود خالی کرده و آنرا با استفاده از قدرت تشکیلاتی خویش بجهت مورد نظر سوق دهند ، قابل تحمل نیست . هیچ عنصر صادقی که در برابر جنبش و سازمان احساس

مسئولیت میکند نمی تواند شاهد این تلاش منحرف باشد و در برابر آن موضع نگیرد. تلاش که ثمره ای جز مسخ ایدئولوژی سازمان ندارد و در بهترین صورت آنرا به يك سازمان روشنفکرانه، تجلی بریده از توده ها تبدیل میکند و یا در بدترین شکل آنرا بصورت يك عامل بازدارنده و مخرب جنبشهای توده ای و کانون فرصت طلبی، اختلال، تفرقه و سنگ اندازی در مراحل مختلف جنبش خلق در میآورد.

آری اکنون ما در برابر يك انحراف مشخص ایدئولوژیک - استراتژیک قرار گرفته ایم که اثرات زیانبار و نابود کننده، آن میتواند حیات سازمان و الزاما کل جنبش را بخاطر اندازد. در این صورت وظیفه ما چیست؟ روشن است که ما و هر عنصر صادق سازمان نمی توانیم اجازه دهیم که گروهی غیر مومن به اصول ایدئولوژی بنیادی سازمان تحت نام این سازمان بفعالیت خود ادامه داده و با اتخان شیوه ای غیر صادقانه و فرصت طلبانه آنرا در دست در اختیار خود بگیرند.

(از بیانیه کادرهای سازمان مجاهدین خلق ایران)

(آذرماه ۱۳۵۴ - پیام مجاهد شماره ۲۷)

(۸) - " از مدت ها پیش که شایعات تعالیات مارکسیستی يك عده از رهبران سازمان مجاهدین در افواه عمومی می پیچید مردم را عقیده بر آن بود که این بار دیت جنایتکار رژیم مزدور در کار است چرا که قبلا نیز همین مردم از این قبیل دسیسه ها بسیار دیده بودند و از جلد چه انتظار میتسوان داشت. ولی شگفت آنکه شواهد و شایعات موجود با پخش بیانیه ای منتسب به سازمان مجاهدین تائید گشت و این بار ضربه ای از درون و از جائیکه انتظار نمی رفت فرود آمده بود و در سازمان امید برانگیز مردم کودتائی رخ داده و سازمان دیگری بجای آن نشسته بود. سازمان جدیدی که آرام سازمان مجاهدین مسلمان را قلب کرده و با افکار شناخته شده، کهنه توده ایهای خیانتکار (همانهاییکه بیانیه مذبحانه تلاش کرده است با تخطئه ایشان خود را از گناهان آنان مبری کند) موجودیت خود را اعلام میکرد. این کودتا همانطوریکه شایعات قبلی حکایت میکرد با آتش گلوله و خون و با

استفاده از غیبت رهبران متفکر و مجاهد و مسلمان سازمان انجام گرفته است و در بیانیه کذائی چه عبث تلاشی گردیده است که این چرخش ۱۸۰ درجه ای را نتیجه رشد طبیعی و تکاملی خط سیر مبارزان مجاهد مسلمان جابزند و بحق این ضربه هولناکی است بر تمام گروههای مبارز و صادق . ولی میدانیم که این ضربه با تمام شدتش ویران کننده نیست و نمیتواند باشد . و نیروهای انقلابی اسلامی از این ماجرا پندها خواهند آموخت که آنها را در معرکه بکار آید . همانسان که از دوران مشروطیت به بعد در مقابل نیروهای سازشکار و اپورتونیست کمونیست های وطنی پند های زیادی آموخته اند . "

(از بیانیه دانشجویان دانشگاه آذر ماه ۱۳۵۴)

(۹) - "... در سالهای خجسته ۵۰ در آن هنگامیکه مجاهدان کبیر مسلمان پنجره های تازه ای را با افقهای بازتر به روی خلق مسلمان ایران می گشودند ، نوکران امپریالیسم بین المللی همگام با توسعه بخشیدن به ظرفیت پلیسی خود و با استفاده از مغزهای فروخته شده ، یک عده روشنفکر کژدم صفت اقدام به توسعه کمی و کیفی توطئه دیگر خود بر علیه خلق ستمکشیده و مسلمان ما و نیروهای پیشتاز مسلح کردند . گسترش روز افزون این توطئه ها که توسعه حیوانهای متفکری نظیر جعفریان ها نیکخواه ها ، قاسمی ها ، لاشائی ها (این طرفداران دواآتشه سابق دیکتاتوری پرولتاریا) شکل گرفته دارای ابعاد گسترده ای است که مرزهای آن از برنامه های وسائل ارتباط جمعی گرفته تا توطئه های ساواک برای مغزشویی زندانیان و نیز تفرقه افکنی بین نیروهای پیشتاز و توده گسترش دارد . متاسفانه گروههای مارکسیستی با خطاهای هولناک خود (ضربه زدن ، تلاشی کردن سازمانهای اسلامی ، افشاگری در برابر پلیس ، کستن رفقای هموزم مسلمان و تبلیغات زهرآگین و پراز دروغ در تمام سطوح ممکن) در چند سال اخیر کمک بسزائی برای تحقق این توطئه های ضد خلقی و ضد نیروهای اسلامی نموده اند . قرار داد نوشته نشده رژیم خونخوار با مارکسیست ها برای سرکوبی نیروهای اسلامی بهر شکل ممکن و

سالهای اخیر يك استثنا نیست بلکه رجعت بتاریخ ۵۰ ساله اخیر نشان میدهد که این موضوع از قیام میرزا کوچک خان تا کنون بصورت قانونی نامدون وجود داشته است و همواره نیرو وجود خواهد داشت. موضع گیری صحیح و قاطع در مقابل توطئه های رژیم سفاک و ضربه های مارکسیست ها برای مسلمانان نه تنها ضروری بلکه مسئله زندگی است . . .

(نقل از بیانیه دانشجویان دانشگاه تهران - پیام مجاهد شماره ۴۶)

۱۰. - "انقلاب از بالا و اتخاذ روشهای فاشیستی برای تصفیه و بکار بردن زور و تنها زور برای تصرف سازمان بدون آنکه احتیاجی باطلاعات دقیق از درون سازمان باشد مبرهن میدارد که سازمان در جهت رشد بوده است و بتدریج عناصر غیر اسلامی طرز فکر، در برخورد با واقعیت ها زده میشوند و اندیشه اسلامی از تجربه حرکت انقلابی پیروز بدر میآید. سازمان اسلامی که قدم در طریق جهاد رهایی بخش نهاده است در رشد و اعتلا بوده است. اقدام حاد و گود تا مانند عناصر متعلق بجریان دوم (عناصری که اسلام را به مثابه پوششی تلقی کرده و بر اساس رفتاری که رویه شده است، آیات و احادیث و اصطلاحات را برای توجیه هدفهای خود بکار میبرند، در برابر جریان اول که مربوط است به بنیاد گذاران سازمان که مسلمان بوده و به اسلام بمثابه روش آزاد کردن کامل انسان و راه بازگشت بفطرت . . . اعتقاد داشتند) که برای متوقف کردن جریان طبیعی رشد فکری سازمان صورت گرفته است و در واقع همانطور که قرآن میگوید قدرت جویان با آنکه علم راهم مثل بسیاری دیگر از امیر چماق می کنند، هرگز در برابر دست آوردهای تجربه و نتایج حاصل از علم سرفرو نمی آورند . "

(از جزوه زور علیه عقیده از انتشارات مدرس (۴) چهارم خرداد ۱۳۵۶)

" صفحه ۸ و ۹ "

۱۱. - " اجرای حکم اعدام در باره مجاهد شهید شریف واقعی و مجاهد شهید مرتضی صمدیه لباف (ص ۱۳۸ - ۱۳۵ بیانیه) از هر لحاظ خواندنی و سخت تکان دهنده است در حقیقت عده ای که بجامعه ایرانی، جامعه کمال مطلوبی را وعده میدهند که در آن انسان از همه

منزلتها و امنيتها برخوردار می شود و به جامعیت میرسد ، در باره افراد خود سازمان ، فاشیست مآبانه ترین شیوه ها را بکار میبرند : محاکمه ، غیابی ، صدور حکم محکومیت بلاعده ام و اجرای حکم بدون کترین اطلاع محکوم این شیوه رفتار که جز " دیالکتیک به زور چماق " اسمی بر آن نمیتوان نهاد ، بنای اعتماد ، که بدون آن مبارزه مرگ و زندگی در یک سازمان سیاسی - نظامی بی معنی و غیر ممکن میشود ، را از پایه ویران میسازد . این رفتار چنان ضربه ای بل اعتماد خلق بسازمان های پیشتاز نبرد سلححانه میزند که عدم پیروستن افراد بسازمان از کم اهمیت ترین نتایج آنست

(از همان مدرک صفحه ۴۸)

(۱۲) - " نویسندگان بیانیه بسیار کوشیده اند کار خود را رشده طبیعی از ایده آلیسم به " مارکسیسم - لنینیسم " جلوه دهند . کوشیده اند بگویند با همه تفلها و تلاشهایی که برای سلمان باقی ماندن بکار میبرند سر انجام علم پیروز شده است و آنها به اندیشه " علی سر فرود آورده اند و از " جهل اسلام " به " علم مارکسیسم " گذار کرده اند . اما از آنجا که مبتلایان به بیماریهای شخص و شخصیت پرستی در روشهایی که اعمال میکنند نیت واقعی خویش را براهل خرد آشکار میگردانند ، نویسندگان بیانیه نیز دروغ بودن تحول از ایده آلیسم به مارکسیسم - لنینیسم را در روشهای کار خود آشکار کرده اند . در واقع کسی که تحول می کند ، نه دروغ و نه جعل و نه وارونه کردن و آنرا بجای واقعیتی که هست نشان دادن و رد کردن آن را ، در حقی عقیده های که رها می کند ، روا نمینند . اگر تحول درست بود ، نویسندگان مجبور نبودند از خود مفاهیم نادرستی را بیاورند و آنرا به اسلام نسبت دهند و آنگاه به اثبات عدم صداقت نویسندگان و اینکه مجعولات را از روی عمد ساخته اند ، می پردازد .

(همان مدرک - صفحه ۵۷ و ۵۸)

ما ضمن اعتراف به سنگین فاجعه ، با توجه به سیر تاریخی مبارزات حق طلبانه ، ملتها اعلام میداریم که عاقبت پیروزی از آن انقلابیون راستین

خواهد بود . آنچه رخ داده است کوچکترین خللی در اراده و تصمیم مبارزین مسلمان ایجاد نخواهد کرد . و هیاهوی تبلیغاتی شاه نیز علیه انقلاب و انقلابیون بجائی نخواهد رسید، که به اراده خداوند نیروهای ضد حق و بیدارگر و همچنین منافقین شکاف افکن ، محکوم به نابودی و شکستند .

درود به رهبر آزاده و روشنگر مجاهد امام خمینی
 پیروز باد مبارزه حق طلبانه ملت مسلمان ایران
 درود به شهدای ۱۵ خرداد و همه شهدای تاریخ اسلام
 ننگ و نفرین بر رژیم دیکتاتوری - فاشیستی شاه

حوزه علمیه قم " روحانیون مبارز ایران "

۱۰ - خرداد ۱۳۵۶ ۱۲ - جمادی الثانی ۱۳۹۷

پاورقیها

(۱) - انحراف انقلاب مشروطیت از مسیر مورد نظر عالمان شیعی اندیش ، سخن دیگری است و نشاند هنده نیرومندی دشمنی که رویاروی همکشورهای محروم قرار گرفته است و درگیری با چنین دشمن خطرناکی که هرروز جا عوض می کند و چهره می گرداند نیازمند آگاهی و بیداری و شجاعت بیشتر مبارزان است. و نیز تأکید از اصل انقلاب مشروطیت بمعنی تخطئه راه کسانی چون شیخ شهید نوری نیست، که این هر دو دسته در مخالفت با استبداد یکدل و یکزبانند و اگر ایرادی هست بر آنانی است که در برابر مشروطیت از استبداد حمایت کردند و آب با سیلاب دیکتاتوری ریختند. و معلوم نیست بمچه ملامک؟ شاید برای اینکه شاه خونخوار و مستبد، تظاهر به اسلام میکرد و روضه و تعزیه را ترویج می نمود و بامان متبرکه هدیه میداد و احیاناً پس از فراغت از عیش و نوش ننگینش از سر تفتن شعری هم در مدح ائمه می سرود و بدین وسیله می خواست لکه هزاران خون و جنایت را از دامن زندگی آلود هاشمیه شوید ..

(۲) - " شاه خود پیشقدم شد و به شرکت "سیا" در کودتا علیه حکومت ملی مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اقرار کرد بنسبیت این اقرار و دهها سخن که نمی بایست گفت و گفته است کتاب " شیروخورشید " که حاوی مصاحبه وی با مخبر فرانسوی است جمع آوری شد، به این معنی که ماموران سفارت ایران در فرانسه به ناشر مراجعه و تمام نسخ موجود را یکجا خریدند ."

(به نقل از خبرنگار مجبهملی ایران شماره ۵۰ فروردین ۱۳۵۶)

(۳) - علیرغم همه جار و جنجالها و ادعاها می بینیم که پسران سالها همان صورت ننگین روابط میان حکومت و امپریالیسم برقرار است. شاهرگ زندگی اقتصادی کشور باز هم نفت است. صنعت ایران يك صنعت مونتاز است و ایران یکی از بزرگترین بازارهای مصرف کالاهای کشورهای

صنعتی است، چه بصورت کالاهای ساخته شده و یا اجزای ساخته شده ماشین ها که در اینجا مونتاژ می شود. یکی از بزرگترین اقلام واردات اسلحه است - و برای چه کسی؟ - و از همه اسفبارتر که پس از پانزده سال که از اصلاحات ارضی "شه فرموده" میگذرد محصولات کشاورزی، یکی از اقلام عمده واردات کشاورزی را تشکیل میدهد.

بعنوان نمونه توجه شمارا به مطلبی از "خبرنامه" جلب مینمائیم: "موازنه صادرات و واردات کشور بغير از دوره مصدق همواره منفی بوده است اما هیچگاه عدم توازن تا این اندازه زیاد و بنابراین خطرناک نبوده است. در حقیقت بنا بر نوشته کیهان هوایی مورخ ۲۲ به ماه ۱۳۵۵ صادرات غیر نفتی ایران تنها ۳/۱ درصد کل صادرات ایران را تشکیل میدهد. اگر در نظر بگیریم قسمتی از صادرات فراورده های صنعتی هستند که در ایران مونتاژ و مجدداً صادر میشود و بودجه ۴ میلیارد دلار کسر دارد میزان حقیقی صادرات غیر نفتی حد اکثر ۵/۱ درصد صادرات نفتی و غیر نفتی را تشکیل میدهد. خطر این وابستگی مطلق بصادرات نفتی برای تامین وارداتی که ثلث تولید ملی ایران را تشکیل میدهد وقتی خوب فهمیده میشود که به دانیم دولت برای تامین کسر ارزی خود ۱۲۰۰ میلیون دلار از جمله ۵۰۰ میلیون از "چیس مانهاتان بانک (بانک گروه راکفلر) قرض کرده است. . . . این وابستگی خطرناک در هیچ کشور جهان حتی در شیخ نشینها وجود ندارد زیرا این شیخ نشینها لااقل مقداری ذخیره ارزی دارند و نیز . . .

وزارت بازرگانی پاره ای از واردات کشاورزی را بشرح جدول زیر منتشر کرده است در این جدول واردات قند و شکر و چای و گوشت و مشروبات الکلی و غیر الکلی و . . . درج نشده است با وجود این، ارقام آنقدر نگرانسی آور هستند که وزیر را وادار باظهار نگرانی شدید بکنند. خلاصه آماری که وزیر بازرگانی از واردات مواد غذایی - در سال - اعلام کرد:

تخم مرغ ۹۰ هزار تن - مرغ ۶۰ هزار تن - میوه ۲۰۰ هزار تن - برنج ۵۰۰ هزار تن - گندم ۵۰۰ هزار تن - واردات از طریق مبادلات موزری ۱۵۰

هزار تن " (خبرنامه جبهه ملی ایران شماره ۴۹ بهمن ۵۵)

(۴) - در صد آن نیستیم که آمار تفصیلی از تعداد کشته شدگان و دستگیرشدگان و بطور کلی جنایات رژیم بدست دهیم که این خود نیازمند بمقاله مفصل دیگری است که در دست تهیه است و بامید خدا در آینده نزدیک منتشر خواهد شد. تنها در اینجا بعنوان نمونه بمطلبی اشاره میشود که در "خبرنامه جبهه ملی ایران" شماره ۴۹ بهمن ۱۳۵۵ (صفحه آخر) درج شده است:

"ظرف ۶۰۰ روز گذشته آمار قربانیان رژیم - تعداد دستگیرشدگان تعداد کشته و اعدام شدگان که رژیم اعلام کرده است. تعداد محکوم شدگان و بالاخره کسانیکه زیر شکنجه کشته و یا معلول شده اند که بخارج رسیده است بقرار زیر است: دستگیر شدگانی که شماره شده اند ۱۶۴۴ - زخمی شدگان ۱۵۲ کسانیکه بر اثر شکنجه معلول شده اند ۷ - کسانیکه زیر شکنجه کشته شده اند ۴ - محکومیت یافتگان ۲۰ (۲) - کشته شدگان در "زد و خورد های خیابانی" ۲۶۰ - اعدام شدگان ۴ - کسانیکه بطور مرموز از میان برده شده اند ۲۰۲ و نکته در خورد توجه توجه است.

نخست آنکه میزان قهر در جامعه افزایش بی حساب پیدا کرده است چرا که اگر تعداد زندانی شدگان را یک هم کل دستگیر شدگان بگیریم در این مدت متجاوز از ۲۱۰۰۰ تن دستگیر شده اند. و دیگر آنکه مبارزه علیه محاکمات نظامی و اعدام فرزندان خلق موجب شده است که رژیم کودتا پیش از اعدام خبر محاکمه و محکومیت را کاملاً سری نگاه دارد و تا نمیتواند مبارزان را بعنوان "زد و خورد خیابانی" از میان بردارد.

(۵) - شهید نصرت الله انصاری، رئیس بانک تعاون اسلامی و از طلاب قزوینی حوزه علمیه قم در آذر ۵۴ در محل کارش دستگیر و از مجاهدین تصیفه شده ای بود که حاضر بافشای نام هیچ کس نشد و در اردیبهشت ماه ۵۵ پس از پنج ماه مقاومت در لاورانه بالاخره زیر شکنجه جلا د ان خون آشام شاد درجه شهادت نائل آمد. ونگاهی کوتاه بدستگیری افراختن و صاحبسه او و افشای هر آنچه که میدانست، یعنی نوشتن نام در حدود یکصد و پنجاه نفر غیر روحانی و نوشتن بیوگرافی بیش از پنجاه روحانی مبارزی که "ممکن"

است موضعی خصمانه نسبت به رژیم و سازمان تغییر یافته داشته باشند ، در مقابل وعده دستگاه که : " ترا چون بقیه خود فروختگان بمقامی و منصبی میرسانیم " نشانگر موضع انقلابی . . آقایان و ارتجاعی ماست .

بگذریم از حضرت خاموشی که باعث لورفتن بیش از شصت نفر شد . دستگیری افراد کثیری - که نام آنان را نمی توانیم ببریم - چه روحانی و چه غیر روحانی دلیل بر گفته ماست . و تنها بیک مورد - که چون جریان آن بتعمما برای مامورین کشف شده اقدام به نشر آن میشود - از اقرار آقای مارکمیست افراخته که خود را از قیود مذهب رها نموده تا بدین پایه از تعهد . . برسد ، اشاره می کنیم و می گوییم :

مجاهد بزرگ آقای مهدی غیوران (محکوم بحبس ابد) مامور میشود تا زمینه ملاقات آیت الله طالقانی را با آقای بهرام آرام فراهم کند . آیت الله طالقانی که از قضایای پشت پرده شدیداً متاثر بوده است ، این ملاقات را پذیرفته و با ماشینی که رانندگی آنرا آقای مهدی غیوران بعهد داشته است بمقصد نامعلومی حرکت میکند . آقای غیوران برای اینکه ماموری و پیا رهگداری مشکوک نشود ، خانمی را با چادر سیاه به همراه میآورد . آقای طالقانی با ماشین بخیا بانی برده میشود و در آنجا ماشین تحویل آرام و افراخته می شود و پس از اعتراض شدید ایشان باینکه این سازمانی است با آرم مخصوص خود و مرامنامه ای خاص و شما به چه عنوان و روی چه وابستگی دست بسته چنین کاری زده اید ؟ بجای ارائه هر گونه دلیلی ، پاسخ می شنود : اگر صداقت در بیاید سرا می کشیم و بعد اعلامیه مید هیم که دولت تراکشته و شهید نمایند می کنیم .

آقای افراخته پس از دستگیری این جریان را دقیقاً نقل میکند و بعد که غیوران را میآورند افراخته می گوید یک زنی با او بود که بعلت داشتن روپوش من او را نشناختم ، احتمالاً خانم آقای غیوران است . خانم آقای غیوران دستگیر میشود . این زن شجاع ، غیوران را بفحش می کشد که معلوم میشود زن دیگری گرفته ای و جلوی مامورین او را کتک می زنند . روز بعد خانم غیوران آزاد میشود و دوباره آقای افراخته انقلابی غیر مقید به مذهب . . . بسیاری

قرب بیشتر، ر فتنش را به منزل غیوران و ارتباط خود را با خانم غیوران فاش میکند. این زن مجاهد فد اکار طاهره غیوران دستگیر میشود و زیر شکنجه میگوید که آری من و شوهرم بودیم که آیت الله طالقانی را سوار ماشین کردیم آری چنین بوده است و او با چنین نقشه باهرانه‌ای یکمرتبه از دست مامورین می‌گریزد، ولی انقلابی آزاده! . . . او را به بند می‌کشد، —
 ان المناقین فی الدرك الاسفل من النار ولن تجد لهم نصيراً" نماء ۱۴۴ .
 هر آینه منافقان در پائین ترین درجه آتشند، و کسی را دستگیر و یاور آنان نخواهی یافت".

(۶) — بیدارگریهای گروههای مبارز خارج از کشور سبب شد که در چند ماه اخیر نظر مجامع حقوقی بین المللی به بیداد حکومت در منش ایران و جو اختناق آمیز حاکم بر زندگی مردم و فشار و حق کشی موجود در این کشور جلب شود. از جمله سازمان عفو بین المللی طی جلساتی بطرح مسائل و بررسی مشکلات در این زمینه پرداخت و در مجموع رژیم آزادی‌کش ایران بیش از پیش در نزد جهانیان رسوا شد و برای فریب دادن افکار عمومی به خیمه شبازیهای مفتضحی دست زد — که گروهی انقلابی طی اعلامیه ای در تاریخ بهمن ۵۵ افکار عمومی را در این زمینه روشن کرد. چند روز پیش از اینکه نمایندگان سازمان عفو بزند آنها بروند، رژیم چند تن از مشاوران آمریکائی ساواک را به همراه عدای از ماموران بس — اصطلاح امنیتی، بزند انهای قصر و اوین گسیل داشت و چنین وانمود کرد که اینان مامورانی هستند که از طرف سازمان عفو بین المللی برای بررسی وضع زندانیان سیاسی بایران آمده‌اند .

زندانیان نیز با کمال شهامت بشرح واقعیات تلخ و تشریح شکنجه ها و سختگیریها پرداختند که ناگاه از طرف ماموران آمریکائی و ایرانی ساواک مورد حمله قرار گرفتند و بشدت مضروب میشوند و بزرگانی چون آیت الله منتظری و آیت طالقانی و دیگر همزمانشان مورد اهانت فراوان قرار میگیرند چند روز بعد از این ماجرا حکومت نمایندگان واقعی سازمان عفو را برای باز دید به زندانهایمیرد بخیال آنکه عمل مزورانه و فریبکارانه او در زندانیان

موثر افتاده و این بار زندانیان بگمان اینکه باز هم ماجرا ساختگی استواز ترس ضرب و شکنجه مجدد سکوت خواهند کرد و یک بار دیگر حکومت خواهد توانست از دام عدالت و حقیقت فرار کند و چهره کریه و دستهای تارمرفق به خون آلوده اش را از انظار مجامع بین‌المللی دور نگهدارد. ضمناً قبل از بازید نمایندگان سازمان عفو، ماموران شاه تعداد زیادی از زندانیان را از زندان مورد بازید بیرون میبرند تا نشان دهند که آنچه در باره بدیوضع زندان و تعداد زندانیان در ایران گفته میشود ساخته و پرداخته دشمنان ایران است و صحتی ندارد. و نیز زندانها را از افرادی که آثار شکنجه و جرح در بدنشان بوده تخلیه میکنند و از جمله حجة الاسلام لاهوتی راکه پس از یکسال و نیم هنوز آثار دلخراش شکنجه های وحشیانه را بر بدن داشته است از اوین بنقطه نامعلومی میبرند تا میباید نمایندگان سازمان عفو متوجه واقعیات گردند. (و تلخ تر از زهر اینکه آقای افراخته لاهوتی عزیز و مجاهد در بند را بعنوان اینکه در آینده ممکن است مانعی بزرگ برای رفقای انقلابی! بیرون از زندان باشد لو میدهد. چرا؟ که چندی قبل از آنکه آقای افراخته و خاموشی دستگیر شوند در خیابان شهباز لاهوتی مجاهد را می یابند و او را توی کوچهای میبرند و با قرار دادن مسلسل زیر گوی او، او را تهدید میکنند که اگر صدایت در این قصه (تغییر مواضع ایدئولوژیک) در آید عمامهات را باخونت رنگین میکنیم. و با مقاومت شدید ایشان رویرو می شوند که: در این قصه ساکت نمی نشینیم. و باز بر می خوریم به نوشته های از کتا که آقایان نوشته اند "با انتقاد از خویش چنین ایدئولوژی را انتخاب کردیم". بگریم که قصه گفتنی زیاد است و قلم ما - بعللی - فعلاً ممنوع.)

بر خلاف پیشبینی ها و پیش گیریهای رژیم در زندان اوین، آیت الله منتظری در برابر نمایندگان بازیدکننده طی خطابه ای ماهیت ضد مردمی رژیم شکنجه گر شاه را برملا میسازد. بطوری که نمایندگان سازمان بشدت تحت تاثیر قرار میگیرند و پس از معطله، دیگر بزرگان روحانی یکبارگی ماجراهای درد آلودی که در این مدت بر زندانیان گذشته است شرح میدهند تا بدین وسیله صدای مظلومیت قهرمانان، بگوش همه جهانیان برسد.

این را در مردان پاکباخته نشان دادند که قهرمان، هیچگاه فریب نمی‌خورد. و نشان دادند که "شیر هم شیر بود" گرچه بزنجیر بود "و شامزدور در نهایت، بدن این بزرگ مردان را در اختیار دارد ولی روح بلند پیروز قهرمان نه در برابر رجاله‌ای چون شاه خاضع میشود و نه از اعمال فئسار و سختگیریهای او، هراس دارد.

رژیم که باز از دست قهرمانان ضربه هولناکی خورده بود با بیشمرمی هرچه تماثر در صد انتقام برآمد و از آن بعد قهرمانان آزاد و ملت را ممنوع الملاقات، اعلام کرد و دیگر خبری از آنان در دست نیست و بستگان ایشان که برای ملاقات عزیزان خویش، زندان رفته بودند با خشم ماموران روبرو شده و به ایشان اجازه ملاقات ندادند. بگذریم از این سؤال که آیا ماموران عقوبین الملل بعد از این جریانات، تطمیع شدند یا نه؟!

(۷) - همانگونه که روشنفکر متعهد و راستین، جلال آل احمد این مهم را دریافت، آل احمد در کتاب "خدمت و خیانت روشنفکران" خود که سال گذشته از طرف یک گروه انقلابی منتشر شد، تمامی نطق کاپیتو لاسیون امام خمینی را، که در ۲۰ جمادی الثانی مطابق با ۴ آبان ۱۳۴۳ ایسراد فرمودند، می‌آورد و علتش را چنین ذکر میکند: "(متن سخنرانی حضرت خمینی) را باین علت نقل کرده‌ام تا ندان داده باشم که روحانیت تشیع هنوز چه بیدار و چه کاری است و در روزهایی که همه روشنفکران بدنبال اسب و علیف بسه حکومت زور و اختناق رضایت داده‌اند - این آخرین سنگر مقاومت در مقابل استبداد چه بجان می‌زنند. دست کم این قایده را خواهد داشت که نشان بدهد که مذهب و روحانیت تشیع چنانکه پنداشته میشود افیون عوام الناس نیست، بلکه حتی محرک خواص و روشنفکران نیز میتواند باشد و همکاری بسا چنین روحانیتی در مملکتی مثل ایران نه تنها لازم بلکه وظیفه روشنفکران است." (صفحه ۲۶۵)

(۸) - "قیام ۱۵ خرداد در بطن حرکت حماسه آفرین، جهاد مسلحانه و سازمانهای انقلابی چون - جاما، اتحاد ملل اسلام، مجاهدین خلق، تشیع سرخ، مهدویون و گروه ابازر و دهها گروه انقلابی دیگر

از مجاهد و فدائی، بوجود آورد. درست است که امروز شاه و پلیس و ارتش و ساواک بیش از پیش بر خلق ما مسلط هستند و کمترین ندا و صدای اعتراض را با شدیدترین و وحشیانه ترین وضعی جواب و پاسخ می دهند و امروز قریب ۵۰ هزار زندانی سیاسی در سیاه چالهای زندانهای شاه اسیر و در بندند و استفاده از انواع و اقسام شکنجه های وحشیانه بسیار رایج است و فرزندان خلق ما را از روحانی و دانشجو و کاسب و کارگر همه را با سادترین اعتراض زیر شکنجه می کشند، اما هیچکدام از اینها بمنزله تشبیت وضع رژیم شاه نیست بلکه برعکس همه اینها علامت و دلیل گسترش مبارزه خلق و تزلزل عمیق رژیم شاه است.

(نقل از شماره ۲۸ پیام مجاهد (ارگان نهضت آزادی ایران

بهمن ماه ۱۳۵۴)

